



RESEARCH ARTICLE

Sociology of the Paradigm of Power; A Transition from The Sociology of The State and Non-Organic Public Policy

Sajjad Sattari^{id}

Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law And Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

Corresponding Author's Email: sattari.s@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109033>

Received: 31 March 2026

Accepted: 19 June 2026

ABSTRACT

The state possesses an organic essence. Nevertheless, organic theories of state have not been particularly successful in resolving the complex and longstanding dichotomies of "structuralism and agent-centrism", "objectivism and subjectivism", "holism and atomism", "universalism and particularism", and "interpretivism and explanatory approaches". The emergence of systems theory can be understood as a response to this fundamental deficiency. However, systems theory itself is subject to profound limitations and cannot, therefore, be regarded as a complete and definitive theory. It is precisely at this juncture that the present article takes its point of departure. The author initially replaces the two conventional concepts of "State" and "Political System" with the concept of "Paradigm of Power", and subsequently seeks to delineate the nature, principles, and fundamental elements of a "Sociology of the Paradigm of Power". Within this framework, the author conceives of every paradigm of power as a "Living Social Superorganism" endowed with a "Simultaneous Dual Being", comprising a "First Mode of Being, or General Biological Being", and a "Second Mode of Being, or Particular Social Being". In this context, the particular social being of each paradigm of power is constituted through three interconnected chains. The author designates these as the "Supra-constitutive Chain", "Constitutive Chain", and "Sub-constitutive Chain", and considers each chain to comprise three elements, yielding a total of nine: "the specific history of emergence; the logic of paradigmatic selection; the inherent social transcendentalism; the dominant forces of political economy; the particular games of distinction and contradiction; the paradigmatic mode of production; the state of internal and external exchange; the specific natural crises; and the developmental or anti-developmental capacity of each paradigm of power". In the author's view, these chains and their elements form a single, coherent, and indivisible whole. Accordingly, within the framework of a "Sociology of the Paradigm of Power", the author elucidates the process through which these three chains and their nine constituent elements become organically interconnected, and advances this framework as an alternative to the sociology of the state and to mechanistic theories of public policy.

Keywords: Theories of State, Sociology of the State, Systems Theories, Organicism, Supra-constitutive Chain, Constitutive Chain, Sub-constitutive Chain.

Citation: Sattari, Sajjad (2026). Sociology of the Paradigm of Power; A Transition from The Sociology of The State and Non-Organic Public Policy. *Iranian Journal of Public Policy*, 12 (3), 10-32.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109033>

Published by University of Tehran



This Work Is licensed under a [Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)



مقاله پژوهشی

جامعه‌شناسی پارادایم قدرت؛ گذار از جامعه‌شناسی دولت و سیاست عمومی غیرارگانیک*

سجاد ستاری^{id}

استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

رایانامه نویسنده مسئول: sattari.s@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109033>

تاریخ دریافت: ۱۱ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۹ خرداد ۱۴۰۵

چکیده

دولت جوهری ارگانیک دارد. با این حال، نظریات ارگانیک دولت در حل مناقشه پیچیده «ساختار و کارگزار»، «عین و ذهن»، «کل و جزء»، «عام و خاص» و «فهم و تبیین» چندان موفق نبوده‌اند. ظهور نظریه سیستم‌ها واکنشی به این نارسایی بنیادین بود. اما نظریه سیستم‌ها نیز محدودیت‌های حاد خود را دارد و یک نظریه کامل و نهایی نیست. نقطه عزیمت مقاله از همین جا آغاز می‌شود. نویسنده ابتدا «پارادایم قدرت» را جایگزین دو مفهوم مرسوم «دولت» و «نظام سیاسی» نموده و آنگاه درصدد تعیین ماهیت، اصول و عناصر یک «جامعه‌شناسی پارادایم قدرت» است. در این چارچوب، وی هر پارادایم قدرت را یک «آبرارگانیسم اجتماعی زنده» تلقی می‌کند که دارای «هستی دوگانه همزمان» (شامل «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» و «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص») است. در این میان، هستی اجتماعی خاص هر پارادایم قدرت توسط سه زنجیره همبسته شکل می‌گیرد. نویسنده آنها را «زنجیره فراسازنده، سازنده و فروسازنده» می‌نامد و هر کدام از زنجیره‌ها را دارای سه عنصر (مجموعاً شامل سه عنصر «تاریخ پیدایش اختصاصی؛ منطق انتخاب پارادایمی؛ استعلاگرایی اجتماعی ذاتی؛ نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط؛ بازیهای تمایز و تضاد خاص؛ شیوه تولید پارادایمی؛ مبادلات درونی و بیرونی؛ بحرانهای طبیعی اختصاصی؛ و ظرفیت توسعه‌ای یا ضدتوسعه‌ای هر پارادایم قدرت») در نظر می‌گیرد. به زعم وی، این زنجیره‌ها و عناصر یک کل واحد، منسجم و جدایی‌ناپذیرند. بر این اساس، نویسنده فرایند و نحوه پیوند ارگانیک این سه زنجیره و عناصر نه‌گانه آنها را در قالب «جامعه‌شناسی پارادایم قدرت» توضیح داده و آن را به‌عنوان بدیلی برای جامعه‌شناسی دولت و نظریات مکانیکی سیاست عمومی پیشنهاد می‌کند.

واژگان کلیدی: نظریات دولت، جامعه‌شناسی دولت، نظریه سیستم‌ها، ارگانیک‌گرایی، زنجیره فراسازنده، زنجیره سازنده، زنجیره فروسازنده.

* این مقاله، امتداد مقاله «پارادایم قدرت به مثابه رهیافت تئوریک جدید و جایگزین نظریات دولت و نظام سیاسی» (ستاری ۱۳۹۰) است.

استناد: ستاری، سجاد (۱۴۰۵). جامعه‌شناسی پارادایم قدرت؛ گذار از جامعه‌شناسی دولت و سیاست عمومی غیرارگانیک. فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، ۱۲ (۳)، ۳۲-۱۰.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2026.109033>



ناشر: دانشگاه تهران

مقدمه

دولت یک مفهوم صرف نیست بلکه شخصیت مرکزی کل زندگی انسان است. بنابراین تلاش‌های تئوریک درباره دولت همواره تداوم داشته و ما با انبوهی از نظریات متعارض دولت مواجهیم.^۱ با این حال، مجموعه نظریات کلاسیک و جدید دولت چندان رضایت‌بخش نبوده‌اند. صورتبندی نظریه سیستم‌ها در نیمه دوم قرن بیستم نتیجه بحران نظریات دولت بود. برتالانی، پارسونز، بولدینگ، راپوپورت، واینر، اشبی، ایستون، لومان، هولاند، کوفمان، پریگوژین و برخی دیگر با ترکیب مفاهیم، اصول و آموزه‌های زیست‌شناسی، ریاضیات، سایبرنتیک، مهندسی، مدیریت، جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی کوشیدند تا درک جدیدی از آنچه «دولت» نامیده می‌شود به دست دهند. با این حال، نظریه سیستم‌ها نیز با تقلیل‌گرایی‌های حاد و نقدهای مهمی مانند «تضعیف نقش و موقعیت کارگزاری انسان»، «مدل‌گونی مکانیکی»، «نگرش محدود تاریخی»، «روح محافظه‌کارانه» و «انتزاعات پیچیده ریاضیاتی» مواجه است.^۲ به این ترتیب دانش سیاست، همچون همیشه به بدیل‌های تئوریک جدیدی درباره دولت نیاز دارد.

نویسنده با این پیشفرض، «پارادایم قدرت» را جایگزین دو مفهوم مرسوم «دولت» و «نظام سیاسی» نموده است. (ر.ک؛ ستاری ۱۳۹۰). اساساً پارادایم قدرت همان دولت یا نظام سیاسی است اما درون مایه تئوریک متفاوتی (در مقایسه با نظریات دولت و نظام سیاسی) دارد. به‌طور خلاصه بر پایه این رهیافت تئوریک، در هر جامعه «یک پارادایم قدرت مستقر» (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی) و «تعدادی پارادایم قدرت حاشیه‌ای» وجود دارد که با پارادایم قدرت مستقر در نزاع و کشمکش دائمی‌اند. اصولاً هر پارادایم قدرت دارای «چهار عاملیت» (شامل سرآمد، شارحان اصلی، کارورزان و نیروهای پارادایمی) و «چهار علیت ساختی» (شامل ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خاص خود) است. محتوای این علیت‌های ساختی توسط «سرآمد و شارحان اصلی» هر پارادایم قدرت و تحت تاثیر نظام معرفتی و تجارب ادراکی آن‌ها تعیین می‌شود. علیت‌های ساختی هر پارادایم قدرت «نظم پارادایمی» آن را شکل می‌دهند و این نظم پارادایمی، با گذشت زمان به یک «چارچوب اسطوره‌ای سخت و مقدس» تبدیل می‌گردد به نحوی که، خود سرآمد و شارحان اصلی پارادایم قدرت نیز به آسانی امکان خروج یا تخطی از آن را ندارند. به این ترتیب، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، تقویت‌کننده نظم خاصی در حوزه «انباشت، هژمونی، هویت، مشروعیت» است که آن پارادایم قدرت را از پارادایم قدرت مستقر در جوامع دیگر، متمایز و قیاس‌ناپذیر می‌سازد.^۳

با استقرار یک پارادایم قدرت در جامعه (مانند استقرار پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷)، این پارادایم قدرت درصدد بسط نظم پارادایمی خود در جامعه برمی‌آید. در نتیجه «نهادها و نظام حقوقی خاصی» را متناسب با نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه ایجاد می‌کند. به موازات تأسیس این نهادها و نظام حقوقی جدید، فرایند «گردش نخبگان» بر مبنای معیارهای پارادایمی آغاز می‌شود. اساساً هر پارادایم قدرت یک «مکانیسم جاذبه پارادایمی و دافعه پارادایمی» دارد که باعث جذب نخبگان موافق نظم پارادایمی و دفع نخبگان مخالف نظم پارادایمی می‌شود. بنابراین هر پارادایم قدرت، به صورت خودکار فقط نخبگان پارادایمی خود را رشد می‌دهد و این روند عملاً به «گردش نخبگان وابسته» در هر پارادایم قدرت می‌انجامد. این نخبگان وابسته و پارادایمی پس از ورود به ساختارهای بوروکراتیک (مانند ساختار اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی)، به مثابه «کارورزان» (یا سیاست‌گذاران و بوروکرات‌های آن پارادایم قدرت)، همواره در چارچوب دو هنجار بزرگ یعنی «اسطوره چارچوب» و «معمای بازتولید» سیاست‌گذاری و کنش می‌کنند. به عبارت دیگر، معیار اصلی کارورزان هر پارادایم قدرت برای انتخاب یا رد یک سیاست یا کنش، میزان مطابقت آن سیاست یا کنش با «چارچوب نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت) از یکسو و میزان کارآمدی آن سیاست یا کنش در بازتولید این نظم پارادایمی در

۱. درباره تاریخ نظریات دولت و صورتبندی‌های معاصر آن، ر.ک؛ پوچی ۱۹۹۰؛ وینست ۱۳۹۲؛ مارش و استوکر ۱۴۰۲؛ هی، لیستر و مارش ۲۰۲۲.

۲. درباره نظریه سیستم‌ها و نسل‌های مختلف آن، ر.ک؛ برتالانی ۱۹۶۸؛ پارسونز ۱۹۵۱؛ لومان ۱۹۹۵؛ میدگلی ۲۰۰۳؛ اسکایت‌نر ۲۰۰۵.

۳. در صورتبندی «رهیافت تئوریک پارادایم قدرت» از نظریات توماس کوهن، شلدون ولین، رومن یاکوبسن، آنتونیو گرامشی، ایمره لاکاتوش، کارل پوپر و... در معنا و زمینه‌ای جدید و متفاوت استفاده کرده‌ام. برای جزئیات بیشتر، ر.ک؛ ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۵.

جامعه از سوی دیگر است. بدین سان، در هر پارادایم قدرت نوعی «عقلانیت پارادایمی» یا عقلانیت خاص، کلی و بلندمدت وجود دارد و سیاست یا کنشی که در یک پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت پهلوی) عقلانی تلقی می‌شود؛ در پارادایم قدرت دیگر (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی) غیرعقلانی به شمار می‌آید. در صورت ناکارایی سیاست‌ها و کنش‌های انتخاب شده در یک پارادایم قدرت، آن پارادایم قدرت دچار «بحران بازتولید» می‌شود و در نتیجه، دیگر قادر نخواهد بود به سهولت و به صورت مستمر، نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) را در جامعه حفظ و بازتولید کند. در چنین شرایطی، نخبگان پارادایمی برای حلّ معمای بازتولید، به «بازاندیشی محدود و موقعیتی» (و نه بازاندیشی مطلق و ساختاری) روی آورده و زمینه را برای «چرخش‌های گفتمانی» در درون آن پارادایم قدرت هموار می‌سازند.^۱

همچنین بر اساس این رهیافت تئوریک در هر جامعه سه طبقه وجود دارد. **نخست:** «طبقه پارادایمی» که اعضای آن، حامی تمام عیار پارادایم قدرت مستقر در جامعه بوده و درصدد حفظ بقاء آن هستند. **دوم:** «طبقه ضد پارادایمی» که اعضای آن، مخالف تمام عیار پارادایم قدرت مستقر در جامعه بوده و درصدد تغییر آن هستند. **سوم:** «طبقه غیرپارادایمی» که اعضای آن، حامی تمام عیار یا مخالف تمام عیار پارادایم قدرت مستقر در جامعه نیستند بلکه صرفاً خواهان یک «زندگی مناسب برای خود» هستند. نهایتاً اینکه، هر پارادایم قدرت در صورت فراهم بودن شرایط لازم و کافی، پنج مرحله «تکوین»، «تکامل»، «تعیین یا استقرار در جامعه»، «بحران» و «تغییر» را طی می‌کند.^۲ با این مقدمه و در امتداد رهیافت پارادایم قدرت، مقاله حاضر درصدد تعیین ماهیت و حدود یک «جامعه‌شناسی پارادایم قدرت» است. مسأله محوری این است که اصول و عناصر بنیادی جامعه‌شناسی پارادایم قدرت چیست و این جامعه‌شناسی اساساً چگونه امکان‌پذیر است؟ در اینجا، چهار استدلال به‌هم‌پیوسته دارم:

استدلال اول: اگر بپذیریم که هر نهاد انسانی، به نحو اجتناب‌ناپذیری حامل ویژگی‌های خود انسان (به‌مثابه یک ارگانیسم زنده) است؛^۳ آنگاه در گام نخست، باید دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه را مانند خود انسان، یک ارگانیسم اجتماعی زنده تلقی کنیم.

استدلال دوم: هر پارادایم قدرت به‌مثابه یک ارگانیسم اجتماعی زنده، برای تضمین بقاء و بازتولید نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه، به‌طور بی‌وقفه ناگزیر است همه ارگانیسم‌های اجتماعی (مانند فرد، خانواده، مدرسه، طبقه، حزب، بوروکراسی، دین و سرمایه‌داری) را در خود ادغام نموده و با استفاده از همه ابزارهای ایجابی و سلبی در دسترس خود، آنها را به جزئی از ارگانیسم خویش تبدیل کند. به این ترتیب، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، از طریق ادغام همه ارگانیسم‌های اجتماعی در خود، به نحو اجتناب‌ناپذیری به سطح «یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده» ارتقاء می‌یابد.

استدلال سوم: هر پارادایم قدرت به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده، همزمان دارای یک هستی دوگانه است. این هستی دوگانه را می‌توانیم «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» و «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص آن» بنامیم. اساساً پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه (در عین برخورداری از یک هستی بیولوژیک عام و مشابه با پارادایم قدرت در جوامع دیگر)، هستی اجتماعی خاص و منحصر بفردی دارد که مانند پارادایم قدرت مستقر در هیچ جامعه دیگر نیست.

استدلال چهارم: هستی اجتماعی خاص و منحصر بفرد پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، توسط سه زنجیره همبسته شکل می‌گیرد که ما آنها را «زنجیره فراسازنده، سازنده و فروسازنده» می‌نامیم. زنجیره اول یا فراسازنده شامل «تاریخ پیدایش اختصاصی»، «منطق انتخاب پارادایمی»، «استعلاگرایی اجتماعی ذاتی» هر پارادایم قدرت است. این زنجیره فراسازنده نقش فعال، مولد و تعیین‌کننده در شکل‌گیری هستی اجتماعی خاص پارادایم قدرت در هر جامعه دارد و به‌تدریج، «زنجیره دوم یا سازنده» را ایجاد

۱. در مورد پیش‌شرط‌های «بازاندیشی پارادایمی» و شواهد تجربی آن در پارادایم قدرت جمهوری اسلامی، رک: ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۵.

۲. در مورد ویژگی‌های هر یک از این مراحل پنجگانه، رک: ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۵.

۳. این یک اصل مشهور در تاریخ نظریات ارگانیسم بویژه در جامعه‌شناسی ارگانیسم هربرت اسپنسر است. مطابق این اصل، جامعه انسانی باید همچون انسان، یک ارگانیسم زنده تلقی شود.

در این رابطه، رک: اسپنسر ۱۸۹۸؛ اسمال ۱۸۹۵؛ بارنز و بکر ۱۳۷۱.

می‌کند که موقعیت میانجی و نقش ابزاری دارد و شامل «تولّد نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط»، «ورود گریزناپذیر به بازی‌های تمایز و تضاد خاص» و «انتخاب یک شیوه تولید پارادایمی» در هر پارادایم قدرت است. زنجیره سازنده نیز با گذشت زمان، «زنجیره فروشازنده هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت» را پدید می‌آورد. این زنجیره سوم، نتیجه و نمود دو زنجیره قبلی است. بنابراین نقش بازتابی یا پیامدی دارد و خود را در قالب «وضعیت مبادلات درونی و بیرونی»، «بحران‌های طبیعی اختصاصی» و «ظرفیت توسعه‌ای یا ضدتوسعه‌ای» هر پارادایم قدرت آشکار می‌سازد. این سه زنجیره، هستی اجتماعی خاصی به پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه می‌بخشند و باعث می‌شوند که به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده، در مراحل مختلف حیات خود، عکس‌العمل‌های خاص و منحصر بفردی به مسائل و محیط اطراف خود نشان دهد. بر این اساس، جامعه‌شناسی پارادایم قدرت بر مبنای پیوند ارگانیک و جدایی‌ناپذیر سه زنجیره «فروشازنده، سازنده و فروشازنده» و عناصر نه‌گانه آنها استوار است.

بر پایه این استدلال‌ها، مقاله از سه بخش تشکیل شده است. نویسنده ابتدا ماهیت آبرارگانیستی هر پارادایم قدرت را با طرح مفهوم «هستی دوگانه همزمان» (شامل هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» و «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص») شرح می‌دهد. سپس فرایند و نحوه شکل‌گیری هستی نوع دوم هر پارادایم قدرت را با صورتبندی «زنجیره سه‌گانه فروشازنده، سازنده و فروشازنده» تبیین می‌کند و در بخش سوم و پایانی، به برخی استلزامات روشی جامعه‌شناسی پارادایم قدرت می‌پردازد.

بخش اول: پارادایم قدرت به مثابه «یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده با هستی دوگانه همزمان»^۱

ارگانیک‌گرایی رهیافتی مرسوم در تاریخ نظریه اجتماعی است. دامنه نگرش ارگانیک به جامعه و هستی‌های اجتماعی (مانند دولت)، از یونان باستان تاکنون استمرار داشته است. در دستگاه فکری افلاطون، هردر، هگل، اسپنسر، دورکم، برتالانفی و برخی دیگر، نظریه اجتماعی ارگانیک در قالب‌های مختلف شرح و بسط یافته است.^۲ اساساً رهیافت ارگانیک بر پنج اصل کلی مبتنی است. **اصل اول:** جامعه صرفاً مجموعه‌ای از اجزاء و عناصر مکانیکی نیست بلکه مانند بدن انسان یک موجود زنده، هدفمند، خودتنظیم‌گر و یکپارچه است که روح و عقل در آن جاری است. **اصل دوم:** جامعه ماهیت قراردادی صرف ندارد بلکه موجودی زنده است که از بخش‌های مختلف تشکیل شده است. بنابراین جامعه به عنوان یک کل طبیعی، بر اجزاء خود (مانند فرد و خانواده) تقدّم دارد و تغییر در یک جزء جامعه، باعث تغییر در اجزاء دیگر این ارگانیکس زنده می‌شود. **اصل سوم:** افراد و بخش‌های گوناگون جامعه (نظیر مدرسه، دین، اقتصاد و دولت)، هر کدام عضوی از ارگانیکس جامعه‌اند. این بخش‌ها به هم وابسته‌اند؛ هر کدام وظیفه مشخصی دارند و هدف همه آنها، بقاء جامعه است. **اصل چهارم:** جامعه یک ارگانیکس زنده فرهنگی و دارای اجزای مختلفی مانند زبان، فرهنگ، هنر، سنت و تاریخ است. این اجزاء، ساختار هویت فرد و چارچوب آزادی فردی او را شکل می‌دهند. **اصل پنجم:** جامعه به صورت طبیعی، دارای مراحل مختلف تولّد، رشد و مرگ است.^۳

اساساً نظریه اجتماعی ارگانیک به صورت عام، و نظریات ارگانیک دولت^۴ به صورت خاص، همواره با چند نقد بنیانی مواجه بوده‌اند. **نقد اول:** از دید فردگرایان لیبرال، رهیافت ارگانیک در تحلیل نهایی، دولت را یک کل و افراد را اجزاء آن تلقی می‌کند. در نتیجه، همانگونه که هویت و آزادی اجزاء بدن انسان، تنها در چارچوب کل بدن تحقق می‌یابد؛ از نظر ارگانیک‌گرایان نیز، هویت و آزادی فرد فقط در چارچوب دولت قابل تحقق است. بدین سان نظریات ارگانیک دولت در ذات خود می‌تواند حکومت‌های پدرسالار

۱. در اواخر قرن نوزدهم برخی مانند هربرت اسپنسر و رنه ورم از اصطلاح «آبرارگانیسم» (Superorganism) برای توصیف «جامعه» استفاده نمودند. در دوره معاصر نیز مفهوم «آبرارگانیسم» توسط برخی مانند ریچرسون و بوید در مورد «جامعه» به کار رفته و برخی دیگر این مفهوم را درباره «جامعه جهانی» (Global Society) و جامعه شبکه‌ای (Network Society) به کار برده‌اند. کاربردهای جدید مفهوم آبرارگانیسم همچنان ادامه دارد. درباره این برداشت‌ها و مقایسه آنها با تعریف مقاله از «دولت یا پارادایم قدرت به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده»، برای نمونه رک: بارنز و بکر ۱۳۷۱: ۳۸۶-۳۵۶؛ ریچرسون و بوید ۱۹۹۹: ۲۰۰۷.

۲. درباره تاریخ نظریات ارگانیک و بازتاب ارگانیک‌گرایی در نظریه سیستم‌ها، رک: پارک ۱۹۲۱؛ هابهاوس ۱۹۱۱؛ برتالانفی ۱۹۶۸؛ اسکاتلر ۲۰۰۵.

۳. در رابطه با اصول محوری رهیافت ارگانیک، برای نمونه رک: اسپنسر ۱۸۹۸؛ لوین ۱۹۹۵؛ بارنز و بکر ۱۳۷۱.

۴. درباره نظریات ارگانیک دولت، از جمله رک: کوکر ۱۹۱۰؛ میور ۱۹۴۹؛ مک‌کلوسکی ۱۹۶۳.

و تمرکزگرا را موجه سازند زیرا اگر دولت به عنوان موجود زنده در نظر گرفته شود؛ آنگاه این موجود زنده ممکن است برای حفظ بقاء خود، قدرت را متمرکز کند. **نقد دوم؛** نظریات ارگانیسم دولت بر پایه اصل خیر عمومی استوارند. در نتیجه دولت می‌تواند با بهانه‌هایی مانند تضمین نظم و ثبات در جامعه، حقوق و آزادی‌های فرد و منافع فردی او را محدود و یا حتی سلب نماید. **نقد سوم؛** نظریات ارگانیسم دولت بیش از حد بر هماهنگی همه اجزای دولت تاکید دارند. بنابراین ارگانیسم‌گرایان عملاً تعارضات موجود و اجتناب‌ناپذیر میان طبقات، ایدئولوژیها و گروههای ذینفع در هر جامعه را نادیده می‌گیرند.^۱

با وجود این نقدها، نظریه اجتماعی ارگانیسم همواره در حال بازسازی‌های جدید و مستمر در قرن بیستم و بیست‌ویکم بوده است.^۲ از آنجا که نگاه ارگانیسم به پدیده‌های انسانی می‌تواند درکی زنده و واقعی از این پدیده‌ها به دست دهد؛ بنابراین ما در کنار تفاسیر ارگانیستی موجود، به یک بازتفسیر پویا و منعطف‌تر نیاز داریم که **اولاً؛** نقدهای وارده به نظریات ارگانیسم را تا حد امکان رفع نماید. و **ثانیاً؛** برخلاف تفاسیر کلی ارگانیسم،^۳ حاوی جزئیات بیشتر و پیچیده‌تری درباره دولت (یا آنچه «پارادایم قدرت» می‌نامیم) باشد. بر مبنای این دو پیش‌نیاز ضروری، ما تفسیر آبرارگانیستی خود از پارادایم قدرت را بر سه اصل محوری زیر استوار می‌کنیم:

اصل اول: هر پارادایم قدرت (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، دارای «هستی دوگانه همزمان»^۴ (شامل «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» و «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص») در هر جامعه است.

اساساً در زیست‌شناسی از هر «گونه» (Species)، یک نمونه واحد و پایهای وجود دارد که هنگام توصیف رسمی «گونه‌ها»، از آن نمونه تیپیکال به عنوان مرجع اصلی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، همه افراد یک گونه (مانند گونه انسان)، با وجود تفاوت‌های فردی، مجموعه‌ای از صفات زیستی مشترک با سایر اعضای همان گونه (مانند یک سر، دو چشم، دو پا و ...) دارند.^۵ ما با اخذ این مفهوم (نمونه پایه استاندارد)، و طرح آن در قالب «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام هر پارادایم قدرت»، از این مفهوم جدید برای شرح اوصاف مشترک پارادایم قدرت در همه جوامع استفاده می‌کنیم.

۱. نقدهای دیگری نیز به نظریات ارگانیسم وارد شده است. برای نمونه رک: پتن ۱۸۹۴؛ گوگانز ۲۰۰۴؛ بارنز و بکر ۱۳۷۱: ۵۳۱-۴۶۵.

۲. در مورد احیاء رهیافت ارگانیسم‌گرا در علوم اجتماعی، رک: ویلسون ۱۹۴۲؛ دگلر ۱۹۹۱.

۳. نظریات اجتماعی ارگانیسم غالباً به صورتی کلی، جامعه یا دولت را به ارگانیسم تشبیه کرده‌اند و در واقع، اغلب «تشبیه کل به کل» انجام داده‌اند. در این زمینه برای نمونه، رک: بارنز و بکر ۱۳۷۱: ۳۵۱-۴۶۴؛ کوکر ۱۹۱۰.

۴. انواع هستی، شیوه‌های هستی، مقولات هستی و مراتب هستی از مباحث مهمی است که از یونان باستان تا کنون در قالب مفاهیمی مانند وجود و ماهیت، عالم محسوس و جهان مثلی، جوهر و عرض، قوه و فعل، ماده و صورت، وجود فی‌نفسه و وجود لافسه، و نظایر آن مطرح شده است. با الهام از این مباحث، ما در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت از منظری دیگر، دولت یا پارادایم قدرت را یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده تلقی می‌کنیم که دارای «هستی دوگانه همزمان» (شامل هستی بیولوژیک عام و هستی اجتماعی خاص) بوده و هر یک از این دو نوع هستی هر پارادایم قدرت، از عناصر معینی تشکیل شده است. درباره تاریخ مباحث مربوط به انواع هستی و شیوه‌های هست بودن، برای نمونه: رک: کاپلستون ۱۳۸۸؛ ورنو و وال ۱۳۷۲؛ هارتمان ۱۳۹۸.

۵. این اصل زیست‌شناختی که «اعضای هر گونه (Species) با وجود تفاوت‌های فردی، ویژگی‌های تیپیکال مشترک دارند»؛ مخالفانی نیز دارد. با این حال، استدلال ما در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت این است که هر دولت یا پارادایم قدرت (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، در «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک خود»، چند ویژگی عام در همه جوامع دارد و عدم وجود برخی از این ویژگی‌ها در پارادایم قدرت مستقر در برخی جوامع، مواردی نادر و محصول وضعیت خاص پارادایم قدرت در آن جوامع است. درباره تاریخ مفهوم «گونه» (Species) و دیدگاه‌های کلاسیک و جدید درباره آن رک: ویلکینز ۲۰۰۹.

اصل دوم: «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» هر پارادایم قدرت، دارای پنج عنصر ثابت و مشترک است.

همانگونه که هر ارگانیسم انسانی (یا هر فرد) با ارگانیسم‌های انسانی دیگر (یعنی افراد دیگر در جامعه)، کیفیات بیولوژیک ثابت و یکسان (مانند سر، تنه، دست و پا) دارد؛^۱ به همان نحو، اگر دولت یا پارادایم قدرت را یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده تلقی کنیم؛ در آن صورت، «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام آن» را می‌توانیم متشکل از پنج عنصر ثابت و مشترک زیر تلقی کنیم:

۱. هر پارادایم قدرت دارای «سرآمد و شارحان اصلی» است. این بخش را می‌توانیم به مثابه «سر این آبرارگانیسم اجتماعی»^۲ در نظر بگیریم زیرا نقش و کارکرد آنها، «تعیین اصول، ارزشها و اهداف غایی» پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه است.
۲. هر پارادایم قدرت دارای «علیت‌های ساختی» (ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت) است. این بخش را می‌توانیم به مثابه «تنه این آبرارگانیسم اجتماعی» در نظر بگیریم زیرا مانند تنه ارگانیسم انسانی، حاوی عناصر حیاتی مانند قلب است.
۳. هر پارادایم قدرت دارای «کارورزان و ساختارهای بوروکراتیک» (تقنینی، قضایی و اجرایی) است. این بخش را می‌توانیم «دست‌های این آبرارگانیسم اجتماعی» در نظر بگیریم زیرا نقش و کارکرد آنها، همچون بازوهای انجام سیاستگذاری و کنش است.

۴. هر پارادایم قدرت دارای «طبقه حامی خود» و «منابع انباشت سرمایه مادی و معنایی برای خود» در جامعه است. این دو عنصر را می‌توانیم به مثابه «پاهای این آبرارگانیسم اجتماعی» در نظر بگیریم زیرا نقش و کارکرد این دو، روی پا نگهداشتن دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه است.

۵. هر پارادایم قدرت دارای یک چرخه زندگی پنج مرحله‌ای است. **مرحله اول؛** «تکوین یک پارادایم قدرت در جامعه» است که این مقطع را می‌توان «مرحله لقاح آن در بطن جامعه» تلقی کرد. **مرحله دوم؛** «تکامل یک پارادایم قدرت در جامعه» است که این مقطع را می‌توان «دوره جنینی آن در بطن جامعه» دانست. **مرحله سوم؛** «تعیین یا استقرار یک پارادایم قدرت در جامعه» است که این مقطع را می‌توان «مرحله تولد و رشد آن در جامعه» تصور کرد.^۳ **مرحله چهارم؛** «بحران بازتولید یک پارادایم قدرت» است که این مقطع را می‌توان «مرحله بیماری، ضعف و پیری یک پارادایم قدرت در جامعه» در نظر گرفت. **مرحله پنجم؛** «تغییر یک پارادایم قدرت در جامعه» است که این مقطع را می‌توان «مرحله مرگ یک پارادایم قدرت در جامعه» به شمار آورد.^۴

۱. در تاریخ نظریه ارگانیک، فقط برخی از متفکران به صورتی جزئی و مشخص، بخش‌های مختلف جامعه را به بخش‌های مختلف بدن انسان تشبیه نموده‌اند. برای نمونه، افلاطون جامعه را همچون موجود زنده تلقی نموده و آن را دارای سه بخش «حاکمان به مثابه عقل جامعه»، «جنگاوران به مثابه قوه خشم و غضب جامعه» و «تولیدکنندگان به مثابه قوه میل و امیال آن» در نظر گرفته است. ر.ک: افلاطون ۱۳۸۴.

۲. در علم پزشکی، تولد جنین بدون بخشی از سر و گاه بدون سر، یک ناهنجاری نادر تلقی شده و به آن «انانسفالی» (Anencephaly) گفته می‌شود. (ر.ک: ناکانو ۱۹۷۳). این مفهوم در علوم اجتماعی در قالب‌هایی مانند «گروه‌های بی‌سر» (Acephalous Groups)، «دولت بی‌سر» (Acephalous State) و «جامعه بی‌سر» (Acephalous Society) بویژه در مورد جوامع باستانی، گروه‌های قبیله‌ای، و همچنین مستعمرات در آفریقا به کار رفته است. (برای نمونه ر.ک: میدلتون و تایت ۱۹۵۸؛ ریچرسون و بوید ۱۹۹۹؛ روبرتس ۲۰۰۴؛ دانا ۱۹۹۴). مطابق استدلال ما، همانگونه که گاه برخی انسان‌ها به صورت ناقص و بدون سر متولد می‌شوند؛ دولت یا پارادایم قدرت مستقر در برخی جوامع نیز (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، گاه بدون سر (یا بدون سرآمد و شارحان اصلی) متولد می‌شود. این حالت غالباً در صورت تغییر یک پارادایم قدرت بر اثر مداخله نظامی سریع خارجی (مانند تغییر پارادایم قدرت امارت اسلامی و استقرار پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه افغانستان در سال ۲۰۰۱) اتفاق می‌افتد و پارادایم قدرت جدید، فاقد سرآمد و شارحان اصلی است. اساساً فقدان «سرآمد و شارحان اصلی» در یک پارادایم قدرت باعث می‌شود که «کارورزان آن پارادایم قدرت» (یا سیاستگذاران و بوروکرات‌های آن) دچار سردرگمی‌های تئوریک و عملی شوند زیرا در صورت فقدان سرآمد و شارحان اصلی، این کارورزان تصویر واضح و منسجمی از «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت) نخواهند داشت. ر.ک: ستاری ۱۴۰۵.

۳. همانگونه که برخی انسانها فقط دو مرحله لقاح و جنینی را طی می‌کند و هیچ گاه به مرحله سوم یا مرحله تولد نمی‌رسد؛ برخی پارادایم‌های قدرت نیز (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، شانس ورود به مرحله سوم یا تولد را ندارند و ممکن است مدت زمان طولانی و گاه حتی برای همیشه در مرحله لقاح و جنینی (یا مرحله تکوین و تکامل خود) باقی بماند و هرگز به مرحله تولد (یا مرحله استقرار در جامعه) نرسند.

۴. همانگونه که هر انسان طول عمر متفاوتی از انسانهای دیگر دارد؛ دوره حیات اجتماعی هر پارادایم قدرت نیز متفاوت از پارادایم قدرت دیگر بوده و می‌تواند کوتاه و یا بلند باشد. نکته اساسی این است که عمر بیولوژیک یک پارادایم قدرت بیش از هر چیز، به «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص» آن پارادایم قدرت بستگی دارد. در ادامه مقاله، به هستی نوع دوم هر پارادایم قدرت و زنجیره شکل‌دهنده به آن خواهیم پرداخت.

اصل سوم: هر پارادایم قدرت در عین برخورداری از «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام»، همزمان دارای «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص» در هر جامعه است.

همانگونه که هر انسان به‌رغم شباهت ارگانیکی با انسانهای دیگر، عین هیچ انسان دیگری نیست؛ به همان نحو پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه نیز به‌رغم برخورداری از هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام، عین پارادایم قدرت مستقر در هیچ جامعه دیگر نیست. در واقع، هر دولت یا پارادایم قدرت به‌مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده دارای جسم، روح،^۱ زبان، آگاهی، ادراک، هوش، حافظه، ارزش‌ها، احساسات، امیال، آرزوها، خاطرات، تخیلات، اهداف، ابزار، منافع و سایر اوصاف مختص خود است. بنابراین هر پارادایم قدرت «هستی اجتماعی خاص» و قیاس‌ناپذیر^۲ دارد. حال پرسش اساسی این است که هستی اجتماعی خاص و قیاس‌ناپذیر پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، چگونه و طی چه فرایندی شکل می‌گیرد و این، مسأله مرکزی «جامعه‌شناسی پارادایم قدرت» است.

بخش دوم: جامعه‌شناسی پارادایم قدرت؛ ماهیت، اصول و عناصر بنیادی

ما جامعه‌شناسی پارادایم قدرت را با استعاره مشهور ارگانیسم اجتماعی زنده آغاز کردیم زیرا ویژگی‌هایی مانند «اندیشیدن، کوشیدن و کنش انسان (به‌عنوان ارگانیسم زنده) برای بقا و بهزیستی» همگی در دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه نیز وجود دارد. بنابراین هر پارادایم قدرت را نهایتاً باید به‌مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده در نظر گرفت که دارای «هستی دوگانه همزمان» (شامل «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» و «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص») است. حال اگر بپذیریم که هر پارادایم قدرت دارای «هستی دوگانه همزمان» است؛ آنگاه می‌توانیم بر آن باشیم که موضوع و وظیفه اصلی جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، درک فرایند و نحوه شکل‌گیری هستی نوع دوم این آبرارگانیسم اجتماعی است. مطابق استدلال ما، شکل‌گیری هستی اجتماعی خاص هر پارادایم قدرت محصول «سەزنجیره فراسازنده، سازنده و فروسازنده»^۳ است. این سه زنجیره یک کل واحد، منسجم و تجزیه‌ناپذیرند و هیچ یک از این سه زنجیره، هستی جدا و مستقلی از یکدیگر ندارند.

۱. «زنجیره فراسازنده» هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت

در اینجا منظور از «زنجیره فراسازنده»، بنیادی‌ترین بخش شکل‌دهنده به هستی اجتماعی پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه است. بنابراین ما با استفاده از مفهوم کلاسیک «آرخه»^۴ این زنجیره را مبدأ و بنیاد هستی هر پارادایم قدرت تلقی می‌کنیم و آن را «زنجیره آرخه‌ای» می‌نامیم. زنجیره فراسازنده، تقدم وجودی بر پیدایش دولت یا پارادایم قدرت در هر جامعه دارد و به آن «جسم، روح، محتوا، معنا، جهت و چارچوب» می‌بخشد. از آنجا که این زنجیره منشأ اولیه و خاستگاه اصلی هر پارادایم قدرت است و همه چیز یک پارادایم قدرت از آن پدید آمده است؛ بنابراین در همه مراحل حیات این آبرارگانیسم اجتماعی زنده، حضور فعالانه و نقش

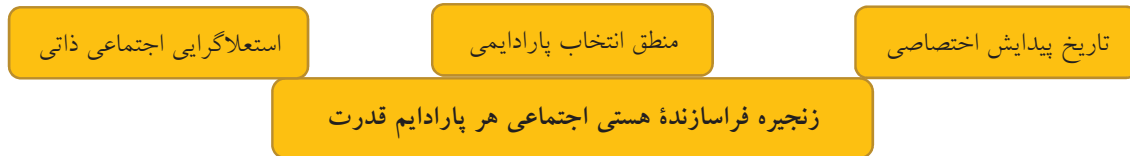
۱. یوهان گوتفرد فون هررد دولت را نه صرفاً یک ساختار مکانیکی بلکه دارای روح، هدف و حیات مستقل می‌دانست. رک: راس ۱۴۰۰: ۵۶-۲۴.

۲. بر این اساس در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، مقایسه یک پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر، فقط بر پایه مقایسه تفاوت‌های آنها ممکن است زیرا شباهت‌های یک پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در ایران و پاکستان)، صرفاً شباهتهایی صوری و غیراصلی است.

۳. در علوم انسانی و اجتماعی مفاهیم سه‌سطحی مرسوم است. از جمله میتوان به «کلان، متوسط، خرد»؛ «زیربنای، میانه، روبنا»؛ «ورودی، خروجی، بازخورد» و نظایر آنها اشاره نمود. (برای نمونه، رک: میدگلی ۲۰۰۳؛ اسکات ۲۰۰۵). با این حال، تا کنون سه مفهوم «فراسازنده، سازنده و فروسازنده» در شکل و محتوای مورد استفاده ما در علوم اجتماعی مطرح نشده است. در این سه مفهوم، خصیصه مهمی نهفته است که ما آن را «برساختگی ارگانیکی» می‌نامیم.

۴. مفهوم «آرخه» (Archē) در فلسفه یونان باستان، به معنای «اصل، مبدأ، سرچشمه و نخستین بنیاد جهان» است که همه موجودات دیگر از آن پدید آمده یا بر اساس آن وجود دارند. تالس «آب» را؛ آناکسیمش «هوا» را؛ هراکلیتوس «آتش» را؛ و امپدوکلس چهار عنصر «آب، آتش، هوا و خاک» را به عنوان «آرخه» تلقی می‌کردند. در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، از مفهوم «آرخه» در زمینه‌ای متفاوت و برای تعریف «زنجیره فراسازنده هر پارادایم قدرت» استفاده کرده‌ایم. درباره معنای آرخه در تاریخ فلسفه، رک: ریتز و همکاران ۱۳۸۶: ۷۵-۴؛ کاپلستون ۱۳۸۸.

تعیین‌کننده دارد. اساساً زنجیره فراسازنده به دلیل «موقعیت آرخه‌ای خود»، به تدریج دو زنجیره دیگر (یعنی زنجیره سازنده و زنجیره فروسازنده) را شکل می‌دهد و به صورت مداوم و بی‌وقفه بر آن دو تاثیر می‌گذارد. «زنجیره فراسازنده» را می‌توانیم متشکل از سه عنصر بنیادی زیر در نظر بگیریم:



نخستین عنصر فراسازنده: «تاریخ پیدایش اختصاصی»

همانگونه که اشاره شد؛ هر پارادایم قدرت از نظر «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام»، دارای ساختارهای مشابه و یکسان با همه پارادایم‌های قدرت دیگر است؛ اما از نظر «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی»، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه کاملاً متفاوت از پارادایم قدرت در جوامع دیگر است. دلیل اولیه و اصلی این تفاوت را می‌توان ناشی از «تفاوت در تاریخ پیدایش» دانست. اساساً هر دولت یا پارادایم قدرت، در خلأ و به‌طور خلق‌الساعه پدید نیامده است؛ بلکه دارای یک هستی تاریخی منحصر بفرد و محصول عاملان، نیروها، فرایندها، روابط و رخدادهای خاصی در تاریخ است.^۱ به این ترتیب، هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، تاریخ پیدایش خاص خود را دارد و در دنیای واقعی، شرایط پیدایش یک پارادایم قدرت همانند هیچ پارادایم قدرت دیگر نیست. این واقعیت را می‌توانیم «شرایط امکان اختصاصی هر پارادایم قدرت» بنامیم^۲ و منظور از این مفهوم این است که پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، «تاریخ تکوین اختصاصی»، «تاریخ تکامل اختصاصی»، و «تاریخ تعین یا استقرار اختصاصی» خود را دارد.^۳ بنابراین، وجود شباهت‌های صوری میان یک پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر (نظیر شباهت اسمی «پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه ایران» و «پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه پاکستان»)، به معنای همسانی یا این‌همانی تاریخ پیدایش این دو پارادایم قدرت نیست.^۴

با این وصف، شناخت هستی اجتماعی خاص هر پارادایم قدرت مستلزم بازسازی تاریخ پیدایش اختصاصی آن پارادایم قدرت است. بر همین اساس، جامعه‌شناسی پارادایم قدرت کار خود را با «تاریخ پیدایش اختصاصی» آغاز می‌کند و در این چارچوب، به «نحوه آغاز فرایند شکل‌گیری دولت یا پارادایم قدرت در یک جامعه»، «ریشه‌ها و منشأ شکل‌گیری آن» و همچنین «نیروها و رخدادهای شکل‌دهنده به آن پارادایم قدرت» می‌پردازد.^۵ اساساً «تاریخ پیدایش اختصاصی» را باید نخستین عنصر فراسازنده هستی

۱. «تاریخ‌مندی پدیده‌های انسانی» از مباحث مهم در فلسفه قاره‌ای (Continental Philosophy) است. ما در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت از این مبحث، برای طرح مفهوم «تاریخ پیدایش اختصاصی هر پارادایم قدرت» الهام گرفته‌ایم. درباره مبحث تاریخ‌مندی و سابقه آن بویژه در سنت آلمانی، رک: بیزر ۲۰۱۱.

۲. در اینجا، از مفهوم «شرایط امکان» کانت، در زمینه‌ای متفاوت و برای طرح مفهوم «شرایط امکان اختصاصی پارادایم قدرت در هر جامعه» استفاده کرده‌ام. درباره مفهوم «شرایط امکان» نزد ایمانوئل کانت و همچنین گادامر، رک: شرت ۱۳۸۷: ۱۲۴.

۳. ما تاریخ حیات طبیعی هر پارادایم قدرت را شامل پنج مرحله «تکوین»، «تکامل»، «تعین یا استقرار در جامعه»، «بحران» و نهایتاً «تغییر آن پارادایم قدرت» در نظر می‌گیریم و از میان آنها، سه مرحله نخست (یا مرحله «تکوین»، «تکامل» و «تعین یا استقرار» یک پارادایم قدرت در جامعه) را «تاریخ پیدایش اختصاصی» آن تلقی می‌کنیم. دو مرحله بعدی (یا مرحله «بحران» و «تغییر») را «مراحل پس از پیدایش» در نظر گرفته و آنها را نیز اختصاصی تلقی می‌کنیم. به این ترتیب، هر پنج مرحله حیات یک پارادایم قدرت، اختصاصی خود آن است و همانند هیچ پارادایم قدرت دیگر نیست. رک: ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۵.

۴. «پارادایم قدرت جمهوری اسلامی» در پاکستان در سال ۱۹۵۶ و بیست و دو سال پیش از «پارادایم قدرت جمهوری اسلامی» در ایران (۱۳۵۷) شکل گرفت و محصول شرایط، نیروها، فرایندها و رخدادهای خاص و منحصر بفرد خود بود. در این زمینه، رک: خان ۲۰۰۱.

۵. درباره تاریخ پیدایش اختصاصی پارادایم قدرت جمهوری اسلامی و فرایند «تکوین» (۱۳۲۳)، «تکامل» (۱۳۴۰) و «تعین یا استقرار آن در جامعه ایران» (۱۳۵۷)، رک: ستاری ۱۳۹۹.

اجتماعی هر پارادایم قدرت تلقی کنیم زیرا بسیاری از اوصاف بنیادین پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، در فرایند تاریخ پیدایش اختصاصی آن پارادایم قدرت شکل می‌گیرد. اما این واقعیت چرا و چگونه رخ می‌دهد؟ همانگونه که هر انسان (به مثابه یک ارگانیسم زنده) جسم خاص، زبان خاص و ذهن خاص خود را دارد؛ به همین نحو، دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه نیز، به حکم ماهیت ارگانیستی خود، دارای «جسم پارادایمی، زبان پارادایمی و ذهن پارادایمی خاص خود» است. اساساً این «جسم خاص، ذهن خاص و زبان خاص» هر پارادایم قدرت، در فرایند تاریخ پیدایش اختصاصی آن پرورده می‌شود که آن را «برساختگی ارگانیکی» می‌نامیم. در این میان، «جسم پارادایمی» شامل ویژگی‌های مادی خاص هر پارادایم قدرت (مانند عوامل، ساختارها، منابع و ابزارهای آن پارادایم قدرت) است. «زبان پارادایمی» شامل مفاهیم و گزاره‌های کلیدی سرآمد و شارحان اصلی هر پارادایم قدرت درباره نظم پارادایمی (یا «ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت» آن پارادایم قدرت) است^۱ و «ذهن پارادایمی» نیز شامل روح و آگاهی تاریخی، هوش و حافظه، ادراکات و اضطرابها، تخیل و خاطرات، حساسیت‌ها و احساسات، ترسها و تردیدها، ارزشها و اهداف، آرزوها و نیازهای خاص هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی) است.

هر پارادایم قدرت در فرایند تاریخ پیدایش اختصاصی خود، «جسم پارادایمی، زبان پارادایمی و ذهن پارادایمی»، خاص خود را می‌یابد.^۲ در مرحله بعد، این ویژگی‌های جسمی، زبانی و ذهنی خاص هر پارادایم قدرت، به تدریج «محدودیت‌ها و اجبارهای خاصی» برای آن ایجاد می‌کند^۳ و باعث می‌شود که اعضای هر پارادایم قدرت، در دوره بعد از تعیین یا استقرار آن پارادایم قدرت در جامعه، آزادی انتخاب کامل و مطلق نداشته باشند بلکه آزادی محدود، مقید و مشروطی در انتخاب نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌ها داشته باشند. ما این آزادی انتخاب محدود، مقید و مشروط هر پارادایم قدرت را «منطق انتخاب پارادایمی» می‌نامیم و آن را به عنوان دومین عنصر فراسازنده هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت در نظر می‌گیریم.

دومین عنصر فراسازنده: «منطق انتخاب پارادایمی»

هر پارادایم قدرت (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، بعد از تولد یا استقرار در یک جامعه، برای تضمین بقاء خود با اجبارهای غریزی، وجودی و زیستی مختلفی مواجه است. همانگونه که اشاره شد؛ این اجبارهای غریزی، وجودی و زیستی هر پارادایم قدرت در «جسم، زبان و ذهن» این آبرارگانیسم اجتماعی زنده درهم تنیده می‌شوند و باعث می‌گردند که هر پارادایم قدرت به‌طور طبیعی تفکر عقلانی، نگاه احساسی و نحوه کنش خاص و متفاوتی از پارادایم قدرت دیگر داشته باشد. ما این اجبارها را «دترمینیسم طبیعی پارادایمی» می‌نامیم و در اینجا، منظور از دترمینیسم طبیعی پارادایمی این است که اعضای هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، در چارچوب جسم پارادایمی، زبان پارادایمی و ذهن پارادایمی خاص آن پارادایم قدرت، آزاد هستند و این آزادی خصلتی محدود، مقید و مشروط دارد. به این ترتیب انتخاب نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌ها در هر پارادایم قدرت، یک فرایند مکانیکی

۱. در اینجا، از این دیدگاه هگل در کتاب «عقل در تاریخ» الهام گرفته‌ام که می‌گوید: «بدون زبان کار دو قوه حافظه و مخیله به صورت صرفاً درونی باقی می‌ماند». (رک: هگل ۱۳۹۹: ۱۸۲-۱۸۱). بر همین اساس می‌توان بر آن بود که در هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، زبان پارادایمی اهمیتی بنیادین دارد زیرا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، از طریق زبان پارادایمی هم محتوای جسم و ذهن خود را آشکار می‌کند و هم چارچوبی برای اندیشه و کنش اعضای پارادایم قدرت فراهم می‌سازد. در چاپ جدید کتاب «گفتارهای نو در جامعه‌شناسی سیاسی»، با أخذ مفهوم «دستور زبان» از گوتلوب فرگه، به نحوه برساختگی ارگانیکی «یک دستور زبان خاص» در هر پارادایم قدرت پرداخته و آن را «دستور زبان پارادایمی» نامیده‌ایم. اساساً در هر پارادایم قدرت یک دستور زبان پارادایمی وجود دارد و اعضای آن پارادایم قدرت، به اجبار از این دستور زبان پارادایمی، دائماً در صحبت‌های خود استفاده می‌کنند زیرا در غیر این صورت، جزو نیروهای غیریپارادایمی تلقی شده و توسط مکانیسم دافعه ساختی، از آن پارادایم قدرت اخراج یا به نیروهای حاشیه‌ای در آن پارادایم قدرت تبدیل خواهند شد. رک: ستاری ۱۴۰۵.

۲. ماتریالیسم بر «تقدم ماده بر ذهن»؛ ایده‌الیسم بر «تقدم ذهن بر ماده»؛ و فلسفه تحلیلی بر «تقدم زبان بر ذهن» استوار است. (برای نمونه، رک: کنویلاخ ۱۳۹۰). ما در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت «جسم پارادایمی، زبان پارادایمی و ذهن پارادایمی» را سه بعد کاملاً درهم تنیده و تجزیه‌ناپذیر در نظر گرفته‌ایم که در فرایند تاریخ پیدایش اختصاصی هر پارادایم قدرت، به صورت موازی و همزمان با هم شکل می‌گیرند و هیچ کدام تقدم خاص و مشخصی بر هم ندارند.

۳. در رابطه با شواهد تجربی این استدلال، رک: ستاری ۱۳۹۹.

نیست بلکه خصلت ارگانیک دارد. در واقع، هر پارادایم قدرت «جسم پارادایمی، زبان پارادایمی و ذهن پارادایمی خاص خود» را دارد و این سه بُعد وجودی، در نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت هر پارادایم قدرت) بازتاب می‌یابد. این نظم پارادایمی دایره انتخابهای مجاز و غیرمجاز در هر پارادایم قدرت را مشخص می‌کند و به این ترتیب باعث شکل‌گیری یک «منطق انتخاب پارادایمی» می‌شود.

با این وصف، هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، منطق انتخاب پارادایمی خاص خود را دارد و این منطق انتخاب پارادایمی از طریق یک مکانیسم مشخص یعنی «مکانیسم جاذبه ساختی و دافعه ساختی» عمل می‌کند. این مکانیسم به طور خودکار همه فرایندهای مربوط به انتخاب (شامل انتخاب نخبگان، انتخاب سیاست‌ها و انتخاب کنش‌ها) را دائماً تحت تاثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، **اولاً؛** پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه (به‌مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، از طریق مکانیسم جاذبه ساختی و دافعه ساختی خود، فقط نخبگان پارادایمی (یا نخبگان وابسته و حامی نظم پارادایمی خود) را رشد می‌دهد و مانع رشد نخبگان و نیروهای ضدپارادایمی می‌شود.^۱ **ثانیاً؛** پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، در ادامه از طریق مکانیسم جاذبه ساختی و دافعه ساختی، نخبگان وابسته و پارادایمی خود را مجبور می‌سازد که همواره در چارچوب «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت همان پارادایم قدرت و نه خارج از آن)، سیاستگذاری و کنش کنند. بنابراین اعضای هر پارادایم قدرت صرفاً در محدوده نظم پارادایمی، حق انتخاب دارند و در صورت خروج برخی از نخبگان قدرت از نظم پارادایمی، نخبگان خاطی از طریق مکانیسم جاذبه ساختی و دافعه ساختی از آن پارادایم قدرت اخراج شده و یا به نیروهای پارادایمی حاشیه‌ای تبدیل می‌شوند. به این ترتیب فرایند انتخاب نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌ها در هیچ جامعه‌ای (حتی در جوامع مدرنی مانند سوئیس، فرانسه و انگلستان نیز) یک فرایند عقلانی محض، آزاد و دموکراتیک نیست بلکه نوعی آزادی محدود، مقید و مشروط در چارچوب «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت پارادایم قدرت مستقر در آن جوامع) است.

این روند به شکل‌گیری عقلانیت خاصی در هر پارادایم قدرت منجر می‌شود که آن را «عقلانیت پارادایمی» می‌نامیم. اساساً عقلانیت پارادایمی، عقلانیت خاص هر پارادایم قدرت است و در درون هر پارادایم قدرت فقط انتخاب نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌هایی عقلانی محسوب می‌شوند که متناسب و سازگار با نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت) باشد. به این ترتیب، عقلانیت پارادایمی به‌معنای انتخاب جانبدارانه نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌های سازگار با نظم پارادایمی در هر پارادایم قدرت است و انتخابی که در یک پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت پهلوی) عقلانی تلقی می‌شود؛ در پارادایم قدرت دیگر (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی) غیرعقلانی به شمار می‌آید.

به این ترتیب در هر جامعه، «نظم پارادایمی» دامنه سیاستگذاری و کنش را محدود می‌کند و اعضای هر پارادایم قدرت لزوماً نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌هایی را انتخاب نمی‌کنند که بهترین نتایج اقتصاد سیاسی و اجتماعی را به بار آورد بلکه نخبگان، سیاست‌ها و کنش‌هایی را انتخاب می‌کنند که بیشترین سازگاری را با نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت) داشته باشند. این یک گرایش طبیعی و فعالیت خودانگیخته در هر پارادایم قدرت است زیرا بدون آن، حفظ ماهیت و روح این آبرارگانیسم اجتماعی زنده و ایجاد وحدت و هماهنگی میان اعضای آن ممکن نخواهد بود. در نتیجه، پارادایم قدرت مستقر در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند از «منطق انتخاب پارادایمی» اجتناب یا صرفنظر کند. این منطق در تمام فرایندهای مربوط به سیاستگذاری و کنش هر پارادایم قدرت ساری و جاری است^۲ و باعث خاص شدن سیاست‌ها و کنش‌های آن پارادایم قدرت می‌شود.

۱. بر این اساس، «گردش نخبگان» در هیچ جامعه‌ای (ولو در جوامع دموکراتیکی مانند سوئیس، فرانسه و آلمان نیز)، فرایندی کاملاً باز، آزاد و مستقل نیست بلکه تحت‌تاثیر نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه) قرار دارد. رک: ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۵.

۲. در هر پارادایم قدرت، هیچ غایتی بالاتر از «حفظ نظم پارادایمی» نیست و اعضای یک پارادایم قدرت تا آنجا که توان داشته باشند؛ هرگز از نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت) دست برنمی‌دارند. با این حال، در تاریخ حیات هر پارادایم قدرت، لحظه‌ها و دوره‌هایی فرا می‌رسد که به دلیل تداوم برخی سیاست‌ها، بحران بازتولید

سومین عنصر فراسازنده: «استعلاگرایی اجتماعی ذاتی»

هر پارادایم قدرت بعد از استقرار در یک جامعه، بلافاصله فرایند استعلاگرایی اجتماعی یا فراگذری از همه ارگانیزم‌های اجتماعی دیگر را آغاز می‌کند.^۱ به طور طبیعی، در هر جامعه ارگانیزم‌های اجتماعی مختلف (مانند فرد، خانواده، مدرسه، حزب، طبقه، بوروکراسی، دین، و سرمایه‌داری) وجود دارد. در این میان، دولت یا پارادایم قدرت فقط یکی از ارگانیزم‌های اجتماعی موجود در هر جامعه است. اما پارادایم قدرت برتری هیچ یک از ارگانیزم‌های اجتماعی بر خود را در هیچ جامعه‌ای نمی‌پذیرد. این استعلاگرایی اجتماعی یک منشأ اصلی دارد و آن «یوتوپیک‌ی نظم پارادایمی» است. اساساً هر پارادایم قدرت یک یوتوپیک‌ی طبیعی دارد که خود را در قالب «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت) آشکار می‌سازد. این نظم پارادایمی در اصل یک نظم یوتوپیک‌ی است و هر پارادایم قدرت برای فعلیت بخشیدن به این نظم آرمانی خود در جامعه، نیاز ذاتی به فراگذری از همه ارگانیزم‌های اجتماعی دارد زیرا تحقق یوتوپیک‌ی نظم پارادایمی، بدون استعلاگرایی اجتماعی ممکن نیست. به این ترتیب، یوتوپیک‌گرایی هر پارادایم قدرت ذاتاً اقتضاء می‌کند که درصد فراگذری مطلق از همه ارگانیزم‌های اجتماعی برآید.

باید توجه داشت که استعلاگرایی اجتماعی هر پارادایم قدرت، امری صرفاً ارادی و آگاهانه نیست بلکه خصوصیت ذاتی آن است. در نتیجه، استعلاگرایی اجتماعی ذاتی را می‌توانیم از تجلیات «دترمینیسم طبیعی پارادایمی» تلقی کنیم. تحت‌تاثیر این دترمینیسم طبیعی، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه برای تحقق یوتوپیک‌ی نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود در جامعه) نیاز غریزی، وجودی و زیستی به فراگذری از همه ارگانیزم‌های اجتماعی دیگر دارد و هیچ ارگانیزم اجتماعی را برتر و فراتر از خود نمی‌پذیرد.

همین خصلت استعلاگرایی اجتماعی ذاتی، به نحو اجتناب‌ناپذیری باعث ارتقاء موقعیت هر پارادایم قدرت به سطح یک «آبرارگانیزم اجتماعی زنده» می‌شود و در واقع، دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، به یک آبرارگانیزم اجتماعی زنده تبدیل می‌گردد. اما این فرایند چگونه رخ می‌دهد؟ هر پارادایم قدرت به‌طور بی‌وقفه می‌کوشد تا نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) را در تمام ارگانیزم‌های اجتماعی (از فرد و خانواده تا مدرسه، حزب، طبقه، دین، بوروکراسی و سرمایه‌داری) تسری دهد و روح و ماهیت نظم یوتوپیک‌ی خود را در وجود همه آنها رسوخ بخشد.^۲ برای تحقق این غایت، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه ناگزیر است که تمام ارگانیزم‌های اجتماعی را بر سر یک دو راهی جبری خاص قرار دهد که آن را «دو راهی الحاق یا انحلال» می‌نامیم. منظور این است که هر ارگانیزم اجتماعی، یا باید با استحاله خویش، به پارادایم قدرت مستقر در جامعه ملحق شود و یا در معرض محدودیت‌های حاد (حقوقی، اقتصاد سیاسی و اجتماعی) و نهایتاً حاشیه‌ای شدن و گاه حتی انحلال قرار گیرد.^۳ این دو راهی جبری باعث می‌شود که همه ارگانیزم‌های اجتماعی در همه جوامع، به تدریج به موجودیتهایی هماهنگ و همسو با نظم پارادایمی تبدیل گردند و فراتر از آن، خود را در هستی دولت یا پارادایم قدرت ادغام سازند. نتیجه طبیعی این ادغام شوندگی اجتناب‌ناپذیر، ارتقاء موقعیت پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه به سطح «یک آبرارگانیزم اجتماعی زنده» است.

شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی تحت‌تاثیر «عقلانیت پارادایمی»، گرایش به بازاندیشی در آن پارادایم قدرت تقویت می‌شود. با وجود این، بازاندیشی پارادایمی همیشه با مقاومت و منازعات درون پارادایمی همراه است. ر.ک؛ ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۵.

۱. «استعلاگرایی» (Transcendentalism) از مفاهیم کلیدی در سنت ایده‌آلیسم آلمانی است و ما در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، از این مفهوم در معنا و زمینه متفاوتی استفاده کرده‌ایم. درباره مفهوم استعلاگرایی در فلسفه قاره‌ای ر.ک؛ آمریکس ۱۳۹۹.

۲. به زعم پلوتینوس، «هر چیزی که کامل است گرایش به بازتولید خویش و ایجاد بی‌وقفه وجودهایی فرودست‌تر و شبیه‌تر به خود دارد». در اینجا با الهام از این دیدگاه پلوتینوس، استدلال کرده‌ام که پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، چنین کیفیتی دارد و در حدّ توان خود، به‌صورتی بی‌وقفه در جهت هماهنگ‌سازی و همسوسازی هستی‌های اجتماعی با خود گام برمی‌دارد. در رابطه با دیدگاه پلوتینوس، ر.ک؛ اینوود ۱۳۸۹: ۶۲۱.

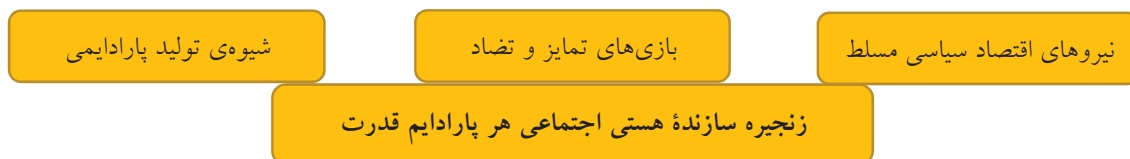
۳. در رابطه با شواهد تجربی این بحث، ر.ک؛ ستاری ۱۳۹۹ و ۱۴۰۳.

با این وصف، همه ارگانیزم‌های اجتماعی نهایتاً خود را به‌مثابه «جزئی از آبرارگانیزم دولت یا پارادایم قدرت» می‌یابند و به‌صورت گریزناپذیر «وابستگی پارادایمی» را می‌پذیرند. بر همین اساس، در هیچ جامعه‌ای ولو در جوامع دموکراتیک، ارگانیزم‌های اجتماعی (مانند فرد، خانواده، مدرسه، حزب، طبقه، دین، بوروکراسی، و سرمایه‌داری) وضعیت بیطرف، آزاد و مستقل از پارادایم قدرت ندارند و در هر جامعه، دامنه آزادی ارگانیزم‌های اجتماعی صرفاً در محدوده نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت پارادایم قدرت مستقر در جامعه) و تا جایی است که در تضاد با این نظم یوتوپایی قرار نگیرد و آن را متزلزل نسازد.

اما نکته مهم این است که نحوه استعلاگرایی اجتماعی ذاتی هر پارادایم قدرت مانند هیچ پارادایم قدرت دیگر نیست. در حالیکه یک پارادایم قدرت (مانند «پارادایم قدرت جمهوری دموکراتیک خلق» در جامعه کره شمالی)، از خشونت مادی و معنایی گسترده برای استعلاگرایی اجتماعی و تحقق یوتوپای نظم پارادایمی خود در جامعه استفاده می‌کند؛ یک پارادایم قدرت دیگر (مانند «پارادایم قدرت جمهوری» در جامعه کره جنوبی) ممکن است از روش‌های مسالمت‌آمیزتری برای تحقق این غایت استفاده کند. در نتیجه، با وجود گرایش ذاتی همه پارادایم‌های قدرت به استعلاگرایی اجتماعی، شدت خشونت مادی و معنایی در این فرایند یکسان نیست و هر پارادایم قدرت الگوی استعلاگرایی اجتماعی خاص و مختص خود را دارد.

۲. «زنجیره سازنده» هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت

تا بدین‌جا استدلال ما این بود که زنجیره فراسازنده از سه عنصر «تاریخ پیدایش اختصاصی»، «منطق انتخاب پارادایمی» و «استعلاگرایی اجتماعی ذاتی» تشکیل شده است. زنجیره فراسازنده بخاطر موقعیت آرخه‌ای خود، در تمام مراحل حیات یک پارادایم قدرت (هم قبل از پیدایش آن پارادایم قدرت و هم بعد از پیدایش یا استقرار آن در هر جامعه) تاثیر مرکزی بی‌وقفه دارد. این زنجیره فراسازنده، به‌تدریج زنجیره دوم یا «زنجیره سازنده» را تولید می‌کند. اساساً زنجیره سازنده «یک زنجیره ابزاری» است زیرا هر پارادایم قدرت، برای حفظ و بازتولید مستمر نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه، به ابزارهای نیرومندی نیاز دارد و زنجیره سازنده، همین نقش میانجی و واسطه را ایفا می‌کند. به صورت مشخص، «زنجیره سازنده» را می‌توانیم شامل سه عنصر ابزاری زیر در نظر بگیریم:



عنصر سازنده اول: «نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط»

همانگونه که اشاره شد؛ هر پارادایم قدرت به دنبال حفظ و بازتولید نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه است. این یک غایت مطلق و نهایی است و بر همه اهداف هر پارادایم قدرت (ولو اهداف توسعه‌ای آن)، تقدم دارد. برای حفظ و بازتولید نظم پارادایمی، هر پارادایم قدرت به «گردش نخبگان وابسته» نیاز دارد و برای این منظور، ناگزیر است که یک «نظام استحقاق پارادایمی» ایجاد کند. بر پایه این نظام ارزشیابی، هر فردی صلاحیت لازم و استحقاق کافی برای دستیابی به موقعیتهای ممتاز در هر پارادایم قدرت را ندارد بلکه فقط نخبگان و نیروهایی که نظم پارادایمی را تائید و از آن حمایت می‌کنند؛ دارای صلاحیت و استحقاق تلقی می‌شوند. این یک فرایند جبری کاملاً خودکار در هر پارادایم قدرت است و از طریق آن، «ارزشها،

موقعیتها و منافع بزرگ اقتصاد سیاسی» به‌صورتی منصفانه در اختیار سه طبقه پارادایمی، ضدپارادایمی و غیرپارادایمی قرار نمی‌گیرد بلکه برعکس به‌صورتی جانبدارانه، عمدتاً به اعضای طبقه پارادایمی اختصاص می‌یابد.^۱ بدین سان، موقعیت اقتصاد سیاسی هر فرد یا گروه در هر جامعه، بیش از هر عاملی به رابطه آن فرد یا گروه با پارادایم قدرت مستقر در آن جامعه بستگی دارد. از آنجا که هر پارادایم قدرت، نظام توزیع را به صورت جانبدارانه به نفع طبقه پارادایمی (یا طبقه حامی خود) شکل می‌دهد؛ بنابراین در دنیای واقعی توزیع ارزشها، موقعیتها و منافع بزرگ در هیچ جامعه‌ای حالت کاملاً آزاد، برابر و منصفانه ندارد و نخبگان ضدپارادایمی حتی در جوامع دموکراتیک، شانس چندانی برای دستیابی گسترده، سیستماتیک و پایدار به موقعیتها و منافع ممتاز اقتصاد سیاسی را ندارند. در نتیجه در همه جوامع (خواه دموکراتیک و خواه غیردموکراتیک)، فقط طبقه پارادایمی است که به منابع، فرصتها و امتیازات بزرگ دست می‌یابد و به تبع آن، اعضای طبقه پارادایمی به «نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط» در هر جامعه تبدیل می‌شوند. این نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط، نقش میانجی و واسطه در هر پارادایم قدرت دارند و در واقع، ابزار نگرهبانی از قلعه نظم پارادایمی‌اند. به این ترتیب، نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط در هر جامعه، بخشی از هستی اجتماعی خاص پارادایم قدرت مستقر در آن جامعه را تشکیل می‌دهند.

عنصر سازنده دوم: «بازی‌های تمایز و تضاد خاص»

هر پارادایم قدرت (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، علاوه بر نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط همسو با خود، به بازی‌های تمایز و تضاد خاص خویش نیاز ذاتی دارد.^۲ این نیز یک گرایش جبری طبیعی است که بدون استثناء در هر پارادایم قدرت وجود دارد و هیچگاه قابل اجتناب یا انصراف نیست. بنابراین بازی‌های تمایز و تضاد را باید یکی دیگر از تجلیات «دترمینیسم طبیعی پارادایمی» (یا جبر غریزی، وجودی و زیستی هر پارادایم قدرت) تلقی کنیم. اساساً این بازیها سه نقش و کارکرد اصلی دارند. اولاً؛ بازی‌های تمایز و تضاد ابزار اصلی هر پارادایم قدرت برای بازنمایی نظم پارادایمی خود در درون و بیرون جامعه است. بازی‌های تمایز و تضاد باعث تشخیص و مرزبندی هر پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر می‌شوند و این بازیها را می‌توان مهمترین ابزار نخبگان مسلط در هر پارادایم قدرت برای تعیین مصادیق خیر و شر، حق و ناحق، نیک و بد، و حتی زشت و زیبا دانست. بنابراین بازی‌های تمایز و تضاد هر پارادایم قدرت، صرفاً در قالب یک تقابل مادی پدیدار نمی‌شوند بلکه فراتر از آن، به یک مواجهه الاهیاتی، حقوقی، اخلاقی و حتی زیبایی‌شناسانه تبدیل می‌شوند.^۳ با این وصف، هر پارادایم قدرت، بدون ورود به بازی‌های تمایز و تضاد و بدون تلاش بی‌پایان برای پیروزی در آنها، نمی‌تواند برای اعضای خود ارزش و معنا خلق نماید و به تبع آن، به‌طور بی‌وقفه نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) را در جامعه و به‌ویژه برای طبقه پارادایمی، موجه و معقول سازد. ثانیاً؛ نخبگان مسلط در هر پارادایم قدرت از طریق ورود به بازی‌های تمایز و تضاد، نه تنها تصویر روشنی از دوستان و دشمنان خود در جامعه به دست می‌دهند بلکه با بزرگنمایی و تکرار مداوم مخاطرات دشمنان خود، طبقه پارادایمی (یا طبقه حامی خود) را منسجم و هماهنگ نگه می‌دارند. آنها همچنین از طریق این بازی‌های تمایز و تضاد، نخبگان و نیروهای ضدپارادایمی (یا مخالف نظم پارادایمی موجود) را به عنوان مریدان شیطان یا نماد شر معرفی می‌کنند و در ادامه، با استفاده از

۱. در نظریه انتخاب عمومی تأکید می‌شود که در هر جامعه نخبگان سیاسی در فرایند سیاست‌گذاری و کنش، سود شخصی خود را دنبال می‌کنند. (ر.ک: بیوکن و تالوک ۱۳۹۴؛ مولر ۲۰۰۳). برخلاف نظریه مزبور، در اینجا استدلال ما این است که در وهله نخست، این دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه است که از «تخصیص نابرابر ارزشها، موقعیتها و منافع به طبقه پارادایمی» به عنوان ابزاری برای بقاء و بازتولید نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه استفاده می‌کند و از آن سود می‌برد. بنابراین، توزیع نابرابر و جانبدارانه ارزشها، موقعیتها و منافع، در ذات هر دولت یا پارادایم قدرت وجود دارد؛ اما نحوه اجرای آن در جوامع مختلف، متفاوت است. در جوامع غیردموکراتیک این توزیع نابرابر ماهیتی صریح و آشکار دارد و فقط به نخبگان وابسته و پارادایمی تخصیص داده می‌شود اما در جوامع دموکراتیک، فرایند توزیع نابرابر ماهیت پیچیده، ضمنی و ناآشکارتری به خود می‌گیرد.

۲. بازیهای تمایز و تضاد را می‌توان در سطوح مختلف مانند «بازی تمایز و تضاد فرد با فرد»، «بازی تمایز و تضاد گروه با گروه»، «بازی تمایز و تضاد حزب با حزب»، «بازی تمایز و تضاد طبقه با طبقه»، «بازی تمایز و تضاد دین با دین»، و «بازی تمایز و تضاد پارادایم قدرت با پارادایم قدرت» در نظر گرفت. درباره این بازیها، ر.ک: ستاری ۱۴۰۵.

۳. بنابراین بازیهای تمایز و تضاد، ماهیت و بُعد صرفاً سیاسی ندارند و قابل تقلیل به برداشت اشمیتی از امر سیاسی نیستند. درباره مفهوم امر سیاسی از دیدگاه کارل اشمیت، ر.ک: اشمیت ۱۴۰۲.

ابزارهای حقوقی و اقتصاد سیاسی مختلف، طبقه ضدپارادایمی را تضعیف نموده و تا حد امکان، از ساختار قدرت و گاه حتی از عرصه عمل اجتماعی کنار می‌گذارند. **ثالثاً؛** هر پارادایم قدرت از طریق بازی‌های تمایز و تضاد، در میان اعضای خویش، نوعی «خودآگاهی پارادایمی» ایجاد می‌کند و سپس با انتقال این خودآگاهی پارادایمی به عرصه سیاستگذاری و کنش، همه سیاست‌ها و کنش‌های اقتصاد سیاسی و اجتماعی آن پارادایم قدرت را عمیقاً متأثر می‌سازد.

به این ترتیب، «بازی‌های تمایز و تضاد پارادایمی» فراتر از یک مواجهه بزرگ، ابزار بازتاب‌دهنده روح و ماهیت هر پارادایم قدرت‌اند. در نتیجه پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه ناگزیر است در تمام لحظات حیات خود «وضعیت در بازی تمایز و تضاد بودن خویش» را حفظ و تداوم بخشد و هیچگاه در «وضعیت بدون بازی تمایز و تضاد» قرار نگیرد. به همین دلیل، اعضای هر پارادایم قدرت بعد از پایان یک بازی تمایز و تضاد، بلافاصله بازی تمایز و تضاد پارادایمی جدیدی را انتخاب و آغاز می‌کنند زیرا در غیر این صورت، توان آن پارادایم قدرت برای حفظ انسجام درونی خود از یکطرف و بازتولید مداوم نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه از طرف دیگر، افول می‌یابد. بدین سان، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، چاره‌ای جز ورود به بازی‌های تمایز و تضاد خاص خود ندارد.

با این حال، هر پارادایم قدرت در انتخاب بازی‌های تمایز و تضاد خود «آزادی کامل و مطلق» ندارد بلکه دارای آزادی محدود، مقید و مشروط است. اعضای یک پارادایم قدرت نمی‌توانند به صورتی دلبخواهانه، هر بازی تمایز و تضاد را انتخاب نمایند. اساساً انتخاب یک بازی تمایز و تضاد به دو پیش‌شرط مهم نیاز دارد. **اولاً؛** بازی تمایز و تضاد باید با نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن) متناسب و سازگار باشد. **ثانیاً؛** از کفایت و کارایی لازم برای بسط و بازتولید نظم پارادایمی برخوردار باشند. چنانچه یک بازی تمایز و تضاد بطور همزمان این دو کیفیت (یعنی «سازگاری با نظم پارادایمی» و «کارایی در بازتولید نظم پارادایمی») را در خود نداشته باشد؛ به تدریج به ضد نظم پارادایمی در جامعه تبدیل می‌گردد.

در نتیجه، اگرچه بازی‌های تمایز و تضاد بر پایه نظم پارادایمی انتخاب می‌شوند و هدف آنها بازتولید نظم پارادایمی در جامعه است؛ با این حال، همه بازی‌های تمایز و تضاد انتخاب شده توسط یک پارادایم قدرت، کارایی و سودمندی عملی ندارند و دائماً در جهت پیشبرد نظم پارادایمی عمل نمی‌کنند بلکه بالعکس، گاه ورود یک پارادایم قدرت به برخی بازی‌های تمایز و تضاد، می‌تواند مخاطرات حیاتی برای بقاء و موجودیت آن پارادایم قدرت در جامعه ایجاد نماید. بنابراین بازی‌های تمایز و تضاد را می‌توان به دو دسته «بازی‌های تمایز و تضاد مثبت و منفی» تقسیم نمود. در اینجا، منظور از «بازی‌های تمایز و تضاد مثبت»، بازی‌هایی است که هم با نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت پارادایم قدرت مستقر در یک جامعه) سازگاری دارد و هم از کارایی لازم برای بازتولید این نظم پارادایمی برخوردار است. در مقابل، «بازی‌های تمایز و تضاد منفی» بازی‌هایی است که حتی در صورت سازگاری با نظم پارادایمی، به دلیل ناکارآمدی عملی، باعث تضعیف نظم پارادایمی در جامعه می‌شوند.

از آنجا که تداوم بازی‌های تمایز و تضاد منفی، شرایط مادی و معنایی لازم برای بازتولید مسالمت‌آمیز نظم پارادایمی را سلب می‌کند؛ بنابراین باعث بروز بحران بازتولید و زوال نظم پارادایمی در جامعه می‌شوند. در نتیجه، امکان تغییر بازی‌های تمایز و تضاد منفی وجود دارد. به عبارت دیگر، در صورت دچار شدن یک پارادایم قدرت به بحران بازتولید، رهبران آن پارادایم قدرت (یا سرآمدان و شارحان اصلی آن)، ممکن است برای حفظ بقاء این آبرارگانیزم اجتماعی زنده، از برخی بازی‌های تمایز و تضاد منفی صرف‌نظر کرده و به اجبار یا به نحو عملگرایانه، وارد بازی‌های تمایز و تضاد جدید متناسب با شرایط نوظهور شوند.^۱ به این ترتیب، بازی‌های تمایز و تضاد ثابت و دائمی نیستند. با این حال، ممکن است یک پارادایم قدرت با وجود بروز بحران بازتولید، همچنان بازی‌های

۱. نمونه تجربی بروز بحرانهای بازتولیدی و به تبع آن، تغییر بازیهای تمایز و تضاد منفی را می‌توان در جامعه چین و در دوره رهبری دنگ شیائو پنگ دید. برای مطالعه شواهد تاریخی مربوطه، رک: جوزف ۲۰۲۴.

تمایز و تضاد منفی خود را ادامه دهد.^۱ در نتیجه، بازی‌های تمایز و تضاد از عناصر سازنده هستی اجتماعی خاص هر پارادایم قدرت‌اند.

عنصر سازنده سوم: «شیوه تولید پارادایمی»

پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه (به مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده) باید منابع، مسیر و روشهای خاصی برای انباشت سرمایه مادی و معنایی برای خود انتخاب کند که به آن «شیوه تولید پارادایمی» می‌گوئیم. باید توجه داشت که در اینجا، شیوه تولید در معنای مارکسی (یعنی ترکیب نیروهای مادی تولید و مناسبات مادی تولید) به کار نرفته، بلکه تعریفی موسّع و منعطف از آن ارائه شده است. **اولاً:** تعریف شیوه تولید قابل تقلیل به نیروها و روابط مادی تولید نیست زیرا در هر جامعه، علاوه بر نیروها و روابط مادی تولید، نیروها و روابط معنایی تولید نیز حضور و نقش فعال دارند. بنابراین بر خلاف برداشت مارکسی، ما شیوه تولید را ترکیب «نیروها و روابط مادی تولید» و «نیروها و روابط معنایی تولید» تعریف می‌کنیم. **ثانیاً:** برخلاف انواع شیوه تولید مارکسی (شامل شیوه تولید کمون اولیه، شیوه تولید برده‌داری، شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه تولید کمونیسم پیشرفته)، ما سه نوع آرمانی دیگر شیوه تولید یعنی «شیوه تولید بازار، شیوه تولید نابازار، و شیوه تولید شبه‌بازار» را در نظر می‌گیریم.^۲ **ثالثاً:** برخلاف برداشت مارکسی که شیوه تولید را زیرینا و دولت را روبینا تلقی می‌کند؛ در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، شیوه تولید خصلت زیربنایی ندارد بلکه بالعکس، فقط ابزاری در درست دولت یا پارادایم قدرت است و اعضای هر پارادایم قدرت برای بسط و بازتولید نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن پارادایم قدرت در جامعه) از ابزار شیوه تولید استفاده می‌کنند. و **نهایتاً اینکه؛** برخلاف فلسفه تاریخ جوهری مارکس که تاریخ همه جوامع را بر پایه تحولات شیوه تولید بررسی می‌کند؛^۳ در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، این دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه است که از میان سه نوع آرمانی شیوه تولید (یعنی شیوه تولید بازار، نابازار و شبه بازار)، فقط آن شیوه تولیدی را انتخاب می‌کند که بیشترین تناسب و سازگاری را با نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت آن) دارد.^۴ بنابراین در هر پارادایم قدرت (خواه در «پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه ایران» و خواه در «پارادایم قدرت جمهوری در جامعه فرانسه»)، انتخاب شیوه تولید خصلتی دلخواهانه و آزاد ندارد بلکه در چارچوب نظم پارادایمی است و این خصلت باعث خاص شدن هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت و تفاوت آن با پارادایم قدرت دیگر می‌شود.

۳. «زنجیره فروسازنده» هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت

دو زنجیره فراسازنده و سازنده، به تدریج زنجیره فروسازنده هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، زنجیره فراسازنده و سه عنصر آن (یعنی «تاریخ پیدایش اختصاصی»، «منطق انتخاب پارادایمی» و «استعلاگرایی اجتماعی ذاتی»)

۱. برای نمونه، «دولت یا پارادایم قدرت جمهوری دموکراتیک خلق» در جامعه کره شمالی با وجود پایان جنگ سرد، همچنان در یک بازی تمایز و تضاد منفی قدیمی یعنی «بازی تمایز و تضاد کمونیسم و سرمایه‌داری» باقی مانده و تا کنون (۲۰۲۶)، قادر به ورود به ائتلاف‌های بزرگ اقتصاد سیاسی و پیشبرد فرایند توسعه در کره شمالی نبوده است.

۲. در متون اقتصاد سیاسی، «نظام بازار» به معنای نقش حداقل دولت در اقتصاد و «نابازار» عمدتاً به معنای اقتصاد دولتی است. در اینجا از منظری دیگر نظامهای اقتصادی را برحسب «درجه وابستگی اقتصاد و سیاست به یکدیگر» در سه نوع «بازار»، «نابازار» و «شبه‌بازار» گونه‌بندی و اینگونه بازتعریف کرده‌ایم: «بازار یعنی وابستگی سیاست به اقتصاد در یک جامعه»، «نابازار یعنی انحلال اقتصاد در سیاست در یک جامعه» و «شبه‌بازار یعنی وابستگی اقتصاد به سیاست در یک جامعه». نمونه تجربی این سه وضعیت، به ترتیب در جامعه انگلستان، کره شمالی و عربستان وجود دارد. اساساً سه وضعیت «بازار، نابازار و شبه‌بازار» در جوامع مختلف شدت یکسانی ندارد. برای نمونه، کیفیت و کمیت شبه بازار در جامعه ایران و جامعه عربستان یکسان نیست و همین امر، یکی از دلایل خاص شدن هستی اجتماعی پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه است. ر.ک: ستاری ۱۴۰۵.

۳. درباره فلسفه تاریخ مارکسی، ر.ک: استفورد ۱۳۸۷.

۴. بر همین اساس، پارادایم قدرت جمهوری اسلامی «شیوه تولید شبه‌بازار» را انتخاب کرده است زیرا بیشترین تناسب و سازگاری را با «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت این پارادایم قدرت) دارد.

به‌مرور زنجیره سازنده و سه عنصر آن (یعنی «نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط»، «بازی‌های تمایز و تضاد خاص»، و «شیوه تولید پارادایمی») را تولید می‌کنند؛ و در مرحله بعد، همین زنجیره دوم یا واسط و میانجی، به‌تدریج زنجیره فروسازنده را شکل می‌دهد. به این ترتیب، زنجیره فروسازنده از تعامل زنجیره فراسازنده و سازنده پدید می‌آید و در حقیقت، نتیجه و بازتاب دو زنجیره پیش از خود است. از آنجا که زنجیره فروسازنده نتیجه و نمود دو زنجیره قبلی است؛ بنابراین خصلت بازتابی یا پیامدی دارد و خود را در سه عنصر مشخص زیر نشان می‌دهد:

ظرفیت توسعه‌ای یا ضد توسعه‌ای

بحران‌های طبیعی اختصاصی

وضعیت مبادلات درونی و بیرونی

زنجیره فروسازنده هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت

اولین عنصر فروسازنده: «وضعیت مبادلات درونی و بیرونی»^۱

هر پارادایم قدرت به صورت گریزناپذیری، وارد سه سطح مبادله می‌شود. **نخست:** «مبادلات درون پارادایمی» یا مبادلات موجود در درون هر پارادایم قدرت. **دوم:** «مبادلات هر پارادایم قدرت (به‌مثابه یک آرگانیسم اجتماعی زنده) با ارگانیسم‌های اجتماعی دیگر» مانند فرد، خانواده، مدرسه، طبقه، حزب، بوروکراسی، دین، و سرمایه‌داری در هر جامعه. و **سوم:** «مبادلات بین پارادایمی» یا مبادلات پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه با پارادایم قدرت مستقر در جوامع دیگر.

اولین سطح مبادلات هر پارادایم قدرت، میان نیروهای پارادایمی است. اساساً در هر پارادایم قدرت، نیروهای پارادایمی کاملاً یکدست نیستند بلکه «تنوع درون پارادایمی» وجود دارد. به عبارت دیگر، در هر پارادایم قدرت به صورت طبیعی، نیروهای پارادایمی متنوعی شکل می‌گیرند که آنها را می‌توان در سه دسته «نیروهای پارادایمی رادیکال»، «نیروهای پارادایمی محافظه‌کار» و «نیروهای پارادایمی عملگرا» دسته‌بندی نمود. همواره رقابت و کشمکش دائمی میان این سه دسته، برای تسلط بر «جریان اصلی مبادله ارزشها، موقعیت‌ها و منابع بزرگ اقتصاد سیاسی» وجود دارد و هر یک از سه نیروی پارادایمی رادیکال، محافظه‌کار و عملگرا، در تلاش مداوم برای تبدیل به نیروی اقتصاد سیاسی مسلط در هر پارادایم قدرت هستند. در این میان، وضعیت مبادلات درون پارادایمی هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، خاص آن پارادایم قدرت و متفاوت از هر پارادایم قدرت دیگر است.

دومین سطح مبادلات هر پارادایم قدرت با ارگانیسم‌های اجتماعی دیگر (مانند فرد، خانواده، مدرسه، حزب، طبقه، دین و سرمایه‌داری) است. این سطح از مبادلات اساساً در دو قالب متعارض بروز می‌یابد که آن را «مبادلات ارگانیک مبتنی بر فایده‌گرایی طبیعی عام»^۲ و «مبادلات ارگانیک مبتنی بر هراس‌گرایی طبیعی عام» می‌نامیم. اما در اینجا، منظور از این دو قالب اصلی مبادله

۱. نظریه مبادله در قالب‌های مختلف توسط آدام اسمیت، مارسل موس، جورج زیمل، برنیسلاو مالینوفسکی، کلود لوی استروس، جورج هومنز، پیت بلو، جیمز کلنن، ریچارد امرسون، جان تیببات، هارولد کلی و برخی دیگر شرح و بسط یافته است. در نظریه سیستم‌ها نیز مساله مبادله سیستمی (الیه در چارچوب متفاوتی از نظریه مبادله اجتماعی هومنز، بلو و امرسون) و در قالب مفاهیمی مانند «تبادل سیستم یا محیط»، «وابستگی متقابل اجزای سیستم»، «مبادله میان سیستم و زیرسیستم‌ها»، و «تبادل در شبکه» توسط پارسونز، برتالانی و برخی دیگر به کار رفته است. در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، ما مبادله را کیفیتی در نظر می‌گیریم که اولاً، ماهیت مستقلی ندارد و محصول زنجیره فراسازنده و زنجیره سازنده هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت است. ثانیاً در سه سطح «درون پارادایمی»، «بین پارادایمی»، و «میان پارادایم قدرت» و سایر ارگانیسم‌های اجتماعی در هر جامعه رخ می‌دهد. برای مقایسه، رک: هومنز ۱۹۵۸؛ بلو ۱۹۶۴؛ ایکه ۱۹۷۴؛ برتالانی ۱۹۶۸؛ پارسونز ۱۹۵۱؛ اسکایت‌نر ۲۰۰۵.

۲. به زعم اسپنسر، اولاً؛ فرد باید آزاد باشد و جامعه و دولت نباید بیش از حد در زندگی افراد مداخله کند و ثانیاً؛ آزادی و حقوق فردی باید در قالب «اصول اخلاقی و عملی» و معطوف به رفاه عمومی هدایت شوند. برخلاف این تفسیر که به «فایده‌گرایی لیبرال» مشهور است؛ در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت استدلال ما این است که مبادلات دولت یا پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه با سایر ارگانیسم‌های اجتماعی (مانند فرد، خانواده، طبقه، احزاب، دین و سرمایه‌داری)، در چارچوب «اصول اخلاقی معطوف به رفاه عمومی» شکل نمی‌گیرد بلکه بر پایه ترکیبی از «فایده‌گرایی طبیعی عام» و «هراس‌گرایی طبیعی عام» تنظیم می‌شود. درباره سنت فایده‌گرایی و همچنین قرائت اسپنسر از آن، رک: اسمارت ۱۹۷۳؛ وین‌اشتاين ۱۹۹۸.

ارگانیک چیست؟ اگر هر پارادایم قدرت را یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده فرض کنیم؛ آنگاه می‌توانیم بر آن باشیم که این آبرارگانیسم، در وهله نخست و به صورت طبیعی، گرایش به برقراری «مبادله ارگانیک مبتنی بر فایده‌گرایی طبیعی عام» با سایر ارگانیک‌های اجتماعی (مانند فرد، خانواده، مدرسه، حزب طبقه، بوروکراسی، دین و سرمایه‌داری) دارد. به عبارت دیگر، این آبرارگانیسم اجتماعی زنده ذاتاً تمایل دارد که بیشترین نفع (یا بیشترین ارزشها، موقعیتها و منابع اقتصاد سیاسی) را برای بیشترین ارگانیک‌های اجتماعی در جامعه فراهم سازد تا این ارگانیک‌های اجتماعی نیز، متقابلاً انگیزه و اراده لازم برای ادغام در این آبرارگانیسم اجتماعی و حمایت از آن را داشته باشند. اما هرگاه یک پارادایم قدرت (مانند «پارادایم قدرت جمهوری دموکراتیک خلق» در جامعه کره شمالی)، ظرفیت لازم و کافی برای برقراری مبادلات ارگانیک مبتنی بر فایده‌گرایی طبیعی عام و تضمین بیشترین نفع برای بیشترین ارگانیک‌های اجتماعی را نداشته باشد؛ در آن صورت، این آبرارگانیسم اجتماعی برای تضمین بقاء خود، به «مبادلات مبتنی بر هراس‌گرایی طبیعی عام» متوسل می‌شود. به عبارت دیگر، این پارادایم قدرت مبنای مبادلات خود با همه ارگانیک‌های اجتماعی را «از فایده‌گرایی طبیعی عام به هراس‌گرایی طبیعی عام» تغییر می‌دهد و در ادامه، به صورت بی‌وقفه و به‌طور گسترده از اشکال مختلف خشونت برای حفظ نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) در جامعه استفاده می‌کند.

از آنجا که هیچ پارادایم قدرتی نمی‌تواند همیشه کارایی رضایت‌بخشی داشته باشد؛ بنابراین پارادایم قدرت مستقر در همه جوامع (خواه جوامع دموکراتیک یا غیردموکراتیک)، در مبادلات طبیعی خود با ارگانیک‌های اجتماعی دیگر، از هر دو قالب «فایده‌گرایی و هراس‌محوری» استفاده می‌کنند. اما نکته مهم این است که اگر یک پارادایم قدرت، هیچ یک از دو قالب مبادله ارگانیک (یا «مبادله بیشترین فایده طبیعی» و «مبادله بیشترین هراس طبیعی») را در اختیار نداشته باشد؛ آنگاه نه تنها دچار بحران بازتولید نظم پارادایمی می‌شود بلکه در ادامه، پارادایم قدرت مزبور در معرض تغییر قرار می‌گیرد. بنابراین «وضعیت سود و وضعیت هراس» در هر جامعه، وضعیت مبادله پارادایم قدرت مستقر در آن جامعه با ارگانیک‌های اجتماعی دیگر و آینده بقاء آن را معین می‌کند. با این وصف، بر خلاف نظریاتی که بر «تضاد ذاتی دولت و جامعه مدنی» تاکید دارند؛^۱ در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، رابطه میان دولت یا پارادایم قدرت با جامعه، مبتنی بر تضاد ذاتی نیست بلکه رابطه این دو، به وضعیت «مبادله مبتنی بر فایده‌گرایی طبیعی عام» بستگی دارد. به عبارت دیگر، اگر پارادایم قدرت مستقر در یک جامعه، توان برقراری «مبادله ارگانیک مبتنی بر ایجاد بیشترین نفع برای بیشترین ارگانیک‌های اجتماعی» را داشته باشد؛ در آن صورت تا زمانی که این مبادله به صورتی موفق ادامه می‌یابد؛ اساساً میان آن دولت یا پارادایم قدرت و جامعه تضاد عمیقی ایجاد نمی‌شود. اما چنانچه پارادایم قدرت مستقر در یک جامعه، از توان لازم و ظرفیت کافی برای برقراری «مبادله ارگانیک مبتنی بر فایده‌گرایی طبیعی عام» برخوردار نباشد؛ در آن صورت، تضادهایی بزرگ میان آن پارادایم قدرت و جامعه شکل می‌گیرد و پارادایم قدرت مزبور، به جای «ایجاد بیشترین سود برای بیشترین ارگانیک‌های اجتماعی» به سوی «ایجاد بیشترین هراس در بیشترین ارگانیک‌های اجتماعی» روی می‌آورد.^۲ به این ترتیب، در هر جامعه وضعیت مبادلات پارادایم قدرت مستقر با ارگانیک‌های اجتماعی دیگر و درجه استفاده آن پارادایم قدرت از دو عنصر فایده و هراس متفاوت از پارادایم قدرت دیگر است^۳ و همین امر را باید یکی از عوامل خاص شدن هستی اجتماعی هر پارادایم قدرت تلقی نمود.

۱. در مورد نظریات مختلف پیرامون رابطه دولت و جامعه مدنی، رک: چاندوک ۱۳۷۷؛ گرامشی ۱۳۸۴.

۲. نمونه تجربی حالت اول را در جامعه کره جنوبی؛ و نمونه تجربی حالت دوم را در جامعه کره شمالی می‌توان دید.

۳. از آنجا که هر پارادایم قدرت موجودی زنده است؛ بنابراین مبادلات آن با ارگانیک‌های اجتماعی دیگر، حالت ثابت ندارد بلکه ممکن است در یک جامعه، «از فایده‌گرایی به هراس‌محوری» و یا «از هراس‌محوری به فایده‌گرایی» تغییر یابد. برای نمونه، در دوره هجده‌ساله ریاست جمهوری ژنرال پارک چونگ هی (1961-1979)، مبادلات دولت یا پارادایم قدرت مستقر در جامعه کره جنوبی با ارگانیک‌های اجتماعی دیگر، بر «هراس‌محوری» (در قالب سرکوب گسترده جنبش‌های دانشجویی و اتحادیه‌های کارگری و کنترل شدید اجتماعی) استوار بود اما بعد از ترور ژنرال پارک (1979) و به موازات توسعه کره جنوبی، به تدریج از ۱۹۸۷ زمینه برای گذار دموکراتیک و تغییر مبادله از هراس‌محوری به فایده‌محوری در این جامعه هموار شد. درباره شواهد تاریخی، رک: ایم ۲۰۲۰.

اما سومین سطح مبادله، «مبادلات میان‌پارادایمی» است. مبادلات میان‌پارادایمی (یا مبادلات یک پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر) عمدتاً در دو قالب کلی «همکاری» و «ستیز» خود را نشان می‌دهد.^۱ در این میان، «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت هر پارادایم قدرت)، نقشی کلیدی در «سطح همکاری» و «سطح ستیز» یک پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر دارد. بر این اساس، هر اندازه مبادلات یک پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر، تاثیر مثبتی بر بازتولید نظم پارادایمی آن دو پارادایم قدرت داشته باشد؛ این دو پارادایم قدرت وارد مسیر همکاری با یکدیگر (در قالب اتحاد، ائتلاف و نظایر آن) می‌شوند و به تبع آن به مبادله ارزش، دانش، کالا، تکنولوژی، سرمایه و نظایر آن می‌پردازند. اما چنانچه یک پارادایم قدرت به تدریج پارادایم قدرت دیگر را مانعی بر سر راه بازتولید نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود) ارزیابی کند؛ در آن صورت، وارد عرصه ستیز با آن پارادایم قدرت (در قالب فشار سیاسی، تحریم اقتصادی، مداخله نظامی غیرمستقیم یا جنگ مستقیم) می‌شود. اساساً مبادلات میان‌پارادایمی نیز حالت ثابت ندارد و می‌تواند با گذشت زمان و بر اثر تغییرات بنیادین شرایط، «از همکاری به ستیز یا بالعکس»^۲ تغییر یابد. در تحلیل نهایی، هر پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، وضعیت مبادلات درونی و بیرونی خاص خود را دارد که محصول زنجیره فراسازنده و سازنده آن است و مانند وضعیت مبادلات هیچ پارادایم قدرت دیگر نیست.

دومین عنصر فروسازنده: «بحران‌های طبیعی اختصاصی»

همانگونه که می‌دانیم بر پایه یک اصل مشهور در نظریات ارگانیک، «هر ارگانیسم زنده یک کل واحد و هماهنگ را تشکیل می‌دهند و اجزای آن در تضاد و ستیز با یکدیگر یا با موجودیت کلی آن ارگانیسم گام بر نمی‌دارند».^۳ با این حال، اصل «هماهنگی و وحدت ارگانیکی اجزاء یک ارگانیسم زنده» فقط در شرایط عادی صادق است. به عبارت دیگر، همانگونه که هر انسان در طول زندگی خود دچار ناهنجاری‌ها و اختلالات ذهنی، زیستی و کنشی مختلف می‌شود؛ به همان نحو، اگر دولت یا پارادایم قدرت را یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده تلقی کنیم؛ آنگاه طبیعی است که این آبرارگانیسم نیز، در فرایند زندگی اجتماعی خود با ناهنجاری‌ها و اختلالات ذهنی، زیستی و کنشی خاصی مواجه گردد.^۴ این اختلالات و ناهنجاری‌های هر پارادایم قدرت اساساً محصول زنجیره فراسازنده و زنجیره سازنده هستی اجتماعی آن است و همین خصلت ارگانیکیتی، باعث می‌شود که پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، بحران‌های طبیعی اختصاصی خود را داشته باشد که متفاوت از بحران‌های پارادایم قدرت دیگر است.

در صورت بروز ناهنجاری‌های ذهنی، زیستی و کنشی در یک پارادایم قدرت و تداوم طولانی مدت آن، پارادایم قدرت مزبور دچار بحران بازتولید می‌شود و دیگر قادر نیست به سهولت، نظم پارادایمی (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت خود را) در جامعه حفظ و بازتولید نماید. در چنین شرایطی، امکان بروز «اختلال خود ایمنی» در آن پارادایم قدرت (به‌مثابه یک آبرارگانیسم

۱. در متون سیاست بین‌الملل انواع جهت‌گیری دولتها در قالب «بیطرفی»، «اتحاد و ائتلاف»، «رقابت»، «منازعه» و مفاهیم مشابه مطرح شده است. (رک: گلاسر ۲۰۱۰). اما در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، مبادلات یک دولت یا پارادایم قدرت با پارادایم قدرت دیگر را در دو قالب «همکاری» و «ستیز» در نظر گرفته‌ایم. هر پارادایم قدرت «سطوح مختلفی از همکاری و ستیز» با پارادایم‌های قدرت دیگر دارد. در این میان، «درجه همکاری یا ستیز» یک پارادایم قدرت (مانند پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در ایران) با پارادایم قدرت دیگر (مانند دولت یا پارادایم قدرت جمهوری فدرال در آمریکا)، تحت تاثیر «نظم پارادایمی» (یا ساختار انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت این دو پارادایم قدرت) قرار دارد.

۲. برای نمونه، روابط «دولت یا پارادایم قدرت جمهوری سوسیالیستی» در ویتنام با «دولت یا پارادایم قدرت جمهوری فدرال» در آمریکا، از حالت جنگ (۱۹۵۵-۱۹۷۵)، به حالت همکاری (پروژه از سال ۲۰۰۱ به بعد) تغییر یافت. درباره شواهد تاریخی مربوط به این دو مرحله رک: سیراکوزا و نگوین ۲۰۱۷.

۳. اصل مزبور و همچنین مسأله دچار شدن جامعه به بیماری، پیری و مرگ از مبانی نظریه اجتماعی ارگانیک است. رک: اسپنسر ۱۸۹۸؛ بارنز و بکر ۱۳۷۱.

۴. امیل دورکم هم در کتاب «تقسیم کار اجتماعی» (۱۴۰۳) و هم در کتاب «خودکشی» (۱۳۷۹) به موضوع اختلال و آنومی در جامعه پرداخته و آن را ناشی از عواملی مانند «وقوع هر تغییر بزرگ کنهانی، سریع و گسترده»، «رشد نامحدود خواسته‌ها»، «فقدان مقررات مناسب و بروز اختلال در تقسیم کار اجتماعی»، «تضعیف انسجام اجتماعی»، و همچنین «فروپاشی قواعد اخلاقی تنظیم کننده جامعه» می‌داند. در چارچوب جامعه‌شناسی پارادایم قدرت، استدلال ما این است اولاً هر دولت یا پارادایم قدرت، دچار اختلالات و آنومی‌های خاص خود می‌شود. ثانیاً، ریشه اختلالات و ناهنجاری‌های پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، در زنجیره فراسازنده و زنجیره سازنده (یا در تاریخ پیدایش اختصاصی؛ منطق انتخاب پارادایمی؛ اسعلاگرایی اجتماعی ذاتی؛ نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط؛ بازیهای تمایز و تضاد خاص؛ و شیوه تولید پارادایمی) آن پارادایم قدرت است. بر این اساس، ظهور فاشیسم و نازیسم در جامعه ایتالیا و آلمان قرن بیستم را می‌توان از مصادیق اختلالات و آنومی‌های دولت یا پارادایم قدرت مستقر در این دو جامعه در آن زمان تلقی نمود.

اجتماعی زنده) وجود دارد. این اختلال بویژه زمانی رخ می‌دهد که یک پارادایم قدرت، وارد بازی‌های تمایز و تضاد منفی و فرساینده گردد. با طولانی شدن بحران بازتولید، ناهماهنگی میان عناصر و اجزاء یک پارادایم قدرت افزایش و شدت می‌یابد و برخی از این عناصر و اجزاء این آبرارگانیسم اجتماعی زنده، بر اثر «سندروم خودایمنی»، از درون پارادایم قدرت به آن حمله می‌کنند.^۱

بنابراین پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، وضعیت ثابتی ندارد و به مرور زمان ممکن است با بحران‌های طبیعی خاصی مواجه شود که باید بر آنها غلبه کند. برای غلبه بر این بحران‌های طبیعی اختصاصی، هر پارادایم قدرت به بازاندیشی پارادایمی مداوم نیاز دارد.^۲ با این حال، همانگونه که هر انسان درجه جزم‌گرایی یا انعطاف‌پذیری خاص خود را دارد؛ به همین ترتیب، هر پارادایم قدرت نیز (به‌مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، از نظر درجه جزم‌گرایی یا انعطاف‌پذیری ویژگی خاص خود را دارد. در نتیجه، این امکان وجود دارد که پارادایم قدرت مستقر در یک جامعه (مانند کره شمالی)، با وجود تغییر محیط درونی و بیرونی خود همچنان در حالت ایستا و متصلب باقی بماند. حال چنانچه یک پارادایم قدرت نتواند با بازاندیشی پارادایمی مداوم از بحران‌های طبیعی اختصاصی خود در طی زمان عبور کند؛ در آن صورت، به تدریج ظرفیت ضدتوسعه‌ای پیدا می‌کند.^۳

سومین عنصر فروسازنده: «ظرفیت توسعه‌ای یا ضدتوسعه‌ای هر پارادایم قدرت»

همانگونه که هر انسان به عنوان یک ارگانیسم زنده، استعداد بقاء و پیشرفت متفاوتی از انسان‌های دیگر دارد؛ به‌همان ترتیب، پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه نیز (به‌مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، استعداد بقاء و پیشرفت خاص خود را دارد. با این برداشت، می‌توانیم بر آن باشیم که **اولاً**؛ استعداد و توان هر پارادایم قدرت برای توسعه نمی‌تواند «مطلق، نامحدود و دائمی» باشد. **ثانیاً**؛ ظرفیت توسعه‌ای یا ضدتوسعه‌ای یک پارادایم قدرت را نمی‌توان به «ماهیت نخبگان قدرت مسلط» و یا «خطمشی‌های اقتصاد سیاسی آن» تقلیل داد بلکه برعکس، ظرفیت توسعه‌ای یا ضدتوسعه‌ای هر پارادایم قدرت توسط زنجیره عناصر فراسازنده، سازنده و فروسازنده (شامل تاریخ پیدایش اختصاصی، منطق انتخاب پارادایمی، استعلاگرایی اجتماعی ذاتی، نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط، بازی‌های تمایز و تضاد خاص، شیوه تولید پارادایمی، وضعیت مبادلات درونی و بیرونی، و بحران‌های طبیعی اختصاصی آن پارادایم قدرت) تعیین می‌شود.

اما نکته محوری این است که اگرچه پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه، ظرفیت توسعه‌ای و ضدتوسعه‌ای مشخصی دارد؛ اما از آنجا که هر پارادایم قدرت یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده است؛ بنابراین می‌تواند از طریق انعطاف و بازآفرینی درونی مداوم خود، ظرفیت توسعه‌ای خود را احیاء و یا افزایش دهد. هر پارادایم قدرت همانند یک موجود زنده، در وضعیتهای اضطراری حاد می‌تواند برخی سیاست‌ها و کنش‌های بنیادی خود را مورد بازاندیشی قرار دهد و از طریق این بازاندیشی، زمینه را برای توسعه و حفظ بقاء خود هموار سازد. نخستین گام در بازاندیشی، «تغییر بازی‌های تمایز و تضاد منفی» یک پارادایم قدرت است. با این حال، توانایی و استعداد هر پارادایم قدرت برای بازاندیشی و تغییر بازی‌های تمایز و تضاد منفی خود، همانند پارادایم قدرت دیگر نیست. به عبارت دیگر، در حالی که یک پارادایم قدرت (مانند «پارادایم قدرت جمهوری دموکراتیک خلق در جامعه کره شمالی»)، توان و

۱. درباره بیماری خودایمنی (Autoimmune Disease) و شواهد تجربی بروز اختلال خودایمنی در یک پارادایم قدرت، رک: ستاری ۱۴۰۳.

۲. از آنجا که هر پارادایم قدرت یک موجود زنده است؛ بنابراین دائماً تغییرات محیط درون و بیرون خود را بررسی و خود را با آن منطبق می‌کند. در نظریه سیستم‌ها نیز به مسأله تغییرات محیط درونی و بیرونی و انطباق سیستم با این تغییرات تأکید شده است. با این حال، جامعه‌شناسی پارادایم قدرت نگاه متفاوتی به مسأله تغییرات محیط و بازاندیشی دارد. اولاً؛ بروز نتایج با بازخورد منفی (Negative Feedback)، لزوماً به اصلاح سیاست‌ها و کنش‌ها در یک دولت یا پارادایم قدرت نمی‌انجامد زیرا هر پارادایم قدرت (به مثابه یک موجود زنده) ممکن است خلق و خوی جزم‌گرایانه شدیدی (مانند پارادایم قدرت مستقر در جامعه کره شمالی) داشته باشد؛ و با وجود تمام پیامدهای منفی بن‌فکن، کماکان سیاست‌ها و کنش‌های دارای بازخورد منفی را ادامه دهد. ثانیاً؛ بازاندیشی در هر پارادایم قدرت، در وهله نخست به این مسأله بستگی دارد که اعضای آن پارادایم قدرت، چگونه خود و جهان را درک می‌کنند و چگونه بر پایه تجارب ادراکی خاص و پارادایمی خود، محیط را تفسیر کرده و بر پایه آن، در مواجهه با بازخوردهای منفی، بازاندیشی یا عدم بازاندیشی را انتخاب می‌کنند. بنابراین بازاندیشی فرایندی مکانیکی نیست و اعضای یک پارادایم قدرت، به محض دیدن نتایج منفی سیاست‌ها و کنش‌های خود، لزوماً بلافاصله بازاندیشی نمی‌کنند. درباره مسأله «انطباق با محیط» در نظریه سیستم‌ها و مقایسه آن فرایند بازاندیشی در یک پارادایم قدرت، رک: اسکایتر ۲۰۰۵.

۳. اگر پارادایم قدرت مستقر در یک جامعه، ظرفیت توسعه‌ای نداشته باشد؛ ناگزیر است هر روز از خشونت بیشتری در درون جامعه برای حفظ بقاء خود استفاده کند.

استعداد محدودی برای انعطاف و بازاندیشی دارد؛ یک پارادایم قدرت دیگر (مانند «پارادایم قدرت جمهوری در کره جنوبی») دارای توان و استعداد بیشتری برای انعطاف و بازاندیشی است.^۱

تحلیل نهایی

برای درک بنیادین آنچه «دولت» یا «نظام سیاسی» نامیده می‌شود؛ باید از نظریات موجود دولت و نظام سیاسی فراتر رفت. بر همین اساس، ما «پارادایم قدرت» و «جامعه‌شناسی پارادایم قدرت» را به‌عنوان بدیلی برای دولت و جامعه‌شناسی دولت پیشنهاد کرده‌ایم. اصولاً هر پارادایم قدرت واقعی‌تری ارگانیک است و هستی اجتماعی آن را بدون بازگشت به جوهر ارگانیستی‌اش نمی‌توان درک کرد. هر پارادایم قدرت خود را همچون یک موجود زنده ادراک و احساس می‌کند و بنابراین بدون یک رهیافت تئوریک ارگانیک، امکان درک بی‌واسطه ماهیت، ساختار و نحوه کنش آن در هیچ جامعه‌ای وجود ندارد. بر همین اساس، ما پارادایم قدرت را یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده تلقی می‌کنیم که هستی اجتماعی خاص آن توسط «سه زنجیره فراسازنده، سازنده و فرسازنده» و «نه عنصر اجتماعی بنیادین» (شامل تاریخ پیدایش اختصاصی؛ منطق انتخاب پارادایمی؛ استعلاگرایی اجتماعی ذاتی؛ نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط؛ بازی‌های تمایز و تضاد خاص؛ شیوه تولید پارادایمی؛ وضعیت مبادلات درونی و بیرونی؛ بحران‌های طبیعی اختصاصی؛ و ظرفیت توسعه‌ای یا ضدتوسعه‌ای آن پارادایم قدرت) تعیین می‌شود. این زنجیره‌ها و عناصر جدایی‌ناپذیرند و به اتفاق هم باعث می‌شوند که هر پارادایم قدرت (به‌مثابه یک آبرارگانیسم اجتماعی زنده)، هستی اجتماعی خاص و منحصربفردی داشته باشد و در مراحل مختلف حیات خود، عکس‌العمل‌های خاص و منحصربفردی نسبت به محیط اطراف بروز دهد.

از آنجا که این زنجیره‌ها یک کل واحد، منسجم و تجزیه‌ناپذیرند؛ بنابراین جامعه‌شناسی پارادایم قدرت قابل تقلیل به هیچ یک از سه زنجیره و عناصر نه‌گانه آنها نیست. این زنجیره‌ها و عناصر را نمی‌توان به‌صورت تکه‌تکه و جدا از هم مطالعه نمود زیرا هر یک از این زنجیره‌ها و عناصر، وابستگی ماهوی و وجودی به یکدیگر دارند و روابط ارگانیک میان آنها برقرار است. بنابراین جامعه‌شناسی پارادایم قدرت **اولاً**؛ میان «هستی نوع اول یا هستی بیولوژیک عام» هر پارادایم قدرت و «هستی نوع دوم یا هستی اجتماعی خاص آن» در هر جامعه پیوند برقرار می‌کند. **ثانیاً**؛ با آنکه کار خود را از بازسازی فرایند تاریخی پیدایش پارادایم قدرت مستقر در هر جامعه آغاز می‌کند؛ اما از آن فراتر رفته و به نحوه فعالیت عملی این آبرارگانیسم اجتماعی زنده در دنیای واقعی می‌پردازد. هر پارادایم قدرت یک موجود تاریخی صرف نیست و هستی اجتماعی آن را نمی‌توان به «ماهیت و منشأ تاریخی‌اش»^۲ فروکاست بلکه موجودی زنده است؛ و هر موجود زنده ذاتاً به بقاء خود می‌اندیشد؛ و هر موجودی که ذاتاً به بقاء خود می‌اندیشد ضرورتاً نمی‌تواند در ریشه‌های تاریخی خود باقی بماند. بقاء عالی‌ترین غایت و دغدغه بنیادین هر پارادایم قدرت است و اعضای هر پارادایم قدرت، به گونه‌ای سیاستگذاری و کنش می‌کند که از دید خود، بتوانند بقاء آن را حفظ نمایند. بنابراین هر پارادایم قدرت تحت تاثیر ماهیت ابرارگانیستی خود و برای تضمین بقاء خویش ممکن است در شرایط نادر و بسیار استثنائی، در «آرخه» (یا زنجیره فراسازنده خود)، گسست و بازآفرینی نموده و آغاز جدیدی را در حیات آینده خود تجربه کند. با این حال، تلاش یک پارادایم قدرت برای گسست و بازآفرینی در آرخه خود، پارادوکس‌ها و بحران‌های جدید خاصی برای آن ایجاد می‌کند و لذا نیازمند چند پیش‌شرط بزرگ است.^۳

۱. با این وصف، در جامعه‌شناسی پارادایم قدرت میان زنجیره فراسازنده، سازنده و فرسازنده رابطه یکسویه برقرار نیست بلکه زنجیره فرسازنده نیز می‌تواند در بلندمدت (و در صورت بروز بحران بازتولید) بر زنجیره فراسازنده و سازنده تاثیر بگذارد. بنابراین روابط ارگانیک متقابل بین این سه زنجیره وجود دارد. مفهوم روابط متقابل در نظریه سیستم‌ها نیز مطرح شده است.

برای مقایسه رهیافت ارگانیکی مقاله با نظریه سیستم‌ها، رک: میدگلی ۲۰۰۳؛ اسکات ۲۰۰۵.

۲. اغلب نخله‌های جامعه‌شناسی دولت عمدتاً به «منشأ و فرایند تاریخی تکوین دولت» در جوامع مختلف پرداخته‌اند. رک: پوجی ۱۹۹۰؛ بدیع ۱۳۹۲.

۳. در مقاله مستقل دیگری، به این موضوع پرداخته خواهد شد.

تعارضی منافع

متن حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

References

۱. افلاطون (۱۲۸۴). جمهوری، ترجمه فواد روحانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. آمریکس، کارل (۱۳۹۹). ایده الیسم آلمانی (راهنمای کمبریج)، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳. استفورد، مایکل (۱۳۸۷). درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی.
۴. اشمیت، کارل (۱۴۰۲). مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران: ققنوس.
۵. اینوود، مایکل (۱۳۸۹). فرهنگ فلسفی هگل، ترجمه حسن مرتضوی، مشهد: نیکا.
۶. بارنز، هری المر و بکر، هوارد (۱۳۷۱). تاریخ اندیشه اجتماعی، جلد دوم، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: همراه.
۷. بدیع، برتران و بیرن بوم، پی‌یر (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی دولت، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: قومس.
۸. بیوکنن، جیمز و تالوک، گوردون (۱۳۹۴). محاسبه رضایت، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی و امیر آزاد ارمکی، تهران: نی.
۹. چاندوک، نیرا (۱۳۷۷). جامعه مدنی و دولت: کاوشهایی در نظریه سیاسی، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: مرکز.
۱۰. راس، نیتن (۱۴۰۰). مکانیسم در فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین نیکبخت، تهران: آگاه.
۱۱. ریتز، یواخیم و همکاران (۱۳۸۶). فرهنگنامه تاریخی مفاهیم فلسفه، گروه مترجمان، تهران: سمت و نوارغون.
۱۲. ستاری، سجاد (۱۳۹۰). پارادایم قدرت به مثابه رهیافت تئوریک جدید و جایگزین نظریات دولت و نظام سیاسی، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ششم، شماره ۳.
۱۳. ستاری، سجاد (۱۳۹۹). بتواره سرمایه‌داری دولتی در ایران (۱۳۹۹-۱۳۲۳)، فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۶، شماره ۳.
۱۴. ستاری، سجاد (۱۴۰۱). قدرت و وضعیت استثناء جبری در ایران (شالوده و شرایط امکان)، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۸، شماره ۳۱.
۱۵. ستاری، سجاد (۱۴۰۳). سرمایه‌داری پردازش‌شده (فراسوی تفاسیر مارکسی و وبری)، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۱۰، شماره ۳۹.
۱۶. ستاری، سجاد (۱۴۰۵). گفتارهای نو در جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. شرت، ایون (۱۳۸۷). فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
۱۸. دورکم، امیل (۱۳۸۱). درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: مرکز.
۱۹. دورکم، امیل (۱۳۷۹). خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۲۰. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه، جلد اول (یونان و روم)، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱. کنویلاخ، هوبرت (۱۳۹۰). مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: نی.
۲۲. گرامشی، آنتونیو (۱۳۸۴). دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، تهران: اختران.
۲۳. مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۴۰۲). روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۴. ورنو، روزه و وال، ژان (۱۳۷۲). نگاهی به پدیدارشناسی و شیوه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
۲۵. وینسنت، اندرو (۱۳۹۲). نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
۲۶. هارتمان، نیکلای (۱۳۹۸). بنیاد هستی‌شناختی، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: هرمس.
۲۷. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۹۹). عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران: شفیعی.
28. Beiser, Frederick Charles (2011). The German Historicist Tradition, New York: Oxford University Press.
29. Blau, Peter Michael (1964). Exchange and Power in Social Life, New York: John Wiley.
30. Bertalanffy, Ludwig Von (1968). General System Theory: Foundations, Development, Applications, New York: George Braziller.
31. Coker, Francis William (1910). Organismic Theories of the State: Nineteenth Century Interpretations of the State as Organism or as Person, New York: Columbia University Press.
32. Daannaa, Henry Seidu (1994). The Acephalous Society and the Indirect Rule System in Africa: British Colonial Administrative Policy in Retrospect, Journal of Legal Pluralism and Unofficial Law, Volume 26, Issue 34, pp. 61-85.
33. Degler, Carl Neumann (1991). In Search of Human Nature: The Decline and Revival of Darwinism in American Social Thought, New York: Oxford University Press.
34. Ekeh, Peter Palmer (1974). Social Exchange Theory: The Two Traditions, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
35. Glaser, Charles (2010). Rational Theory of International Politics: The Logic of Competition and Cooperation, New Jersey: Princeton University Press.
36. Goggans, Phillip (2004). Political Freedom and Organic Theories of States, The Journal of Value Inquiry, Volume 38, Number 4, pp. 531-543.
37. Hay, Collin; Lister, Micheal and Marsh, David (eds.) (2022). The State: Theories and Issues, London: Bloomsbury Academic.
38. Heylighen, Francis (2007). The Global Superorganism: An Evolutionary-Cybernetic Model of the Emerging Network Society, Journal of Social and Evolutionary Systems, Volume 6, Issue 1, pp. 58-119.
39. Hobhouse, Leonard Trelawney (1911). Social Evolution and Political Theory, New York: Columbia University Press.
40. Homans, George Casper (1958). Social Behavior as Exchange, American Journal of Sociology, Volume 63, Number 6, pp. 597-606.
41. Im, Hyug Baeg (2020). Democratization and Democracy in South Korea, 1960-Present, Palgrave Macmillan.
42. Joseph, William A. (ed.) (2024). Politics in China: An Introduction, New York: Oxford University Press.
43. Khan, Hamid (2001). Constitutional and Political History of Pakistan, Karachi: Oxford University Press.

44. Levine, Donald Nathan (1995). The Organism Metaphor in Sociology, *Social Research: An International Quarterly*, Volume 62, Number 2, pp. 239-265.
45. Luhmann, Niklas (1995). *Social Systems*, Translated by John Bednarz Jr. and Dirk Baecker, California: Stanford University Press.
46. McCloskey, Henry John (1963). The State as an Organism, as a Person and as an End in Itself, *The Philosophical Review*, Volume 72, Number 3, pp. 306-326.
47. Middleton, John and David Tait (eds.). (1958). *Tribes Without Rulers: Studies in African Segmentary Systems*, London: Routledge and Kegan and Paul Ltd.
48. Midgley, Gerald (ed.). (2003). *Systems Thinking* (4 Volumes), London: Sage.
49. Mueller, Denis Cary (2003). *Public Choice III*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.
50. Mure, Geoffrey R. G. (1949). The Organic State, *Philosophy*, Volume 24, Number 90, pp. 205-218.
51. Nakano, Kenneth K. (1973). Anencephaly: A Review, *Developmental Medicine and Child Neurology*, Volume 15, Issue 3, pp. 383-400.
52. Park, Robert Ezra (1921). Sociology and the Social Science: The Social Organism and the Collective Mind, *American Journal of Sociology*, Volume 27, Number 1, pp. 1-21.
53. Parsons, Talcott (1951). *The Social System*, Glencoe, Illinois: Free Press.
54. Patten, Simon Nelson (1894). The Organic Concept of Society, *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, Volume 5, Issue 3, pp. 88-93.
55. Poggi, Gianfranco (1990). *The State: Its Nature, Development and Prospects*, Cambridge, U.K.: Polity Press, and Stanford: Stanford University Press.
56. Richerson, Peter and Robert Boyd (1999). Complex Societies: The Evolutionary Origins of a Crud Superorganism, *Human Nature*, Volume 10, Number 3, pp. 253-289.
57. Roberts, Simon (2004). After Government? On Representing Law Without the State, *The Modern Law Review*, Volume 68, Issue 1, pp. 1-24.
58. Spencer, Herbert (1898). *The Principles of Sociology*, (3 Volumes), New York: Appleton and Company.
59. Skyttner, Lars (2005). *General Systems Theory: Problems, Perspectives and Practices*, Singapore: World Scientific.
60. Small, Alibon Woodbury (1895). The Organic Concept of Society, *The ANNALS of the American Academy of Political Science*, Volume 5, Issue 5, pp. 88-94.
61. Smart, John J.C. and Williams, Bernard (1973). *Utilitarianism: For and Against*, New York: Cambridge University Press.
62. Siracusa, Joseph M. and Nguyen, Hang (2017). Vietnam-U.S. Relations: An Unparalleled History, *Orbis (Journal of World Affairs)*, Volume 61, Issue 3, pp. 404-422.
63. Wilson, Francis G. (1942). The Revival of Organic Theory, *American Political Science Review* Volume 36, Number 3, pp. 454-459.
64. Weinstein, David (1998). *Equal Freedom and Utility: Herbert Spencer's Liberal Utilitarianism*, Cambridge: Cambridge University Press.
65. Wilkins, John S. (2009). *Species: A History of the Idea*, Berkeley, California: University of California Press.